

حقوق قضایی اسلام

هر نظام اجتماعی جهت اداره جامعه به احکام و قوانین حقوقی خاصی نیاز دارد، تا در سایه آن عدالت در جامعه برقرار شود و گسترش یابد، نظم و امنیت جامعه حفظ شود و مردم از خطرات و نابسامانیهای اجتماعی ناشی از جرایم و جنایات مصون بمانند.

نظام اجتماعی اسلام در این زمینه از احکام و قوانین حقوقی دقیق و مفصلی برخوردار است. این قوانین دو دسته اند:

1- قوانین حقوق قضایی

2- قوانین حقوق جزایی

منظور از حقوق قضایی، قوانین و مقرراتی است که اسلام در زمینه قضاوت و شهادت تشریح کرده است. در منابع فقهی کتابی تحت عنوان حقوق قضایی وجود ندارد، اما بحثهای حقوق قضایی در متون اسلامی به نام (قضا) و (شهادت) مشهور است.

قضا و اهمیت آن در اسلام

قضا در لغت به معنای (حکم و فرمان)⁽¹⁾ و در شریعت اسلام به معنای (حکم کردن بین مردم برای فیصله دادن به خصومت و نزاع بین آنان با شرایط خاصی است)⁽²⁾ قضا به همین معنا مورد تجلیل و تکریم قرآن کریم و اولیای گرامی اسلام علیهم السلام قرار گرفته و یکی از منصبها و موهبتهای الهی پیامبران صلوات الله علیهم به حساب آمده است، چنان که قرآن کریم می فرماید:

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...⁽³⁾

ای داود ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم، پس بین مردم به حق حکم کن.

با اندک توجهی در آیه شریفه روشن می شود که منصب حکم و قضاوت به حق، بین مردم شاخه ای از مقام خلیفه الهی است، چنان که روایات زیادی بر این معنا دلالت می کند؛ از جمله امیرمؤمنان علیه السلام به (شریح) فرمودند:

(يَا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٌّ)⁽⁴⁾

ای شریح در مقامی نشسته ای که جز پیامبر یا وصی او یا شقی و بدبخت بر آن نمی نشیند.

از آیات و روایات استفاده می شود که کسی جز به اذن خداوند متعال حق حکومت بر دیگری را ندارد و نفوذ حکم و حکومت انبیا و اوصیا با اذن حق تعالی واز موهبتهای اوست، چنانکه قضاوت جامع شرایط نیز نفوذ حکمشان با فرمان و اذن انبیا و اوصیاست. در این زمینه حضرت امام خمینی قدس سره الشریف می فرماید:

(جای هیچ اشکالی نیست در اینکه اصل و قاعده، عدم نفوذ حکم هیچ کس بر کس دیگر است. فرقی نمی کند که حکم مذکور قضائی باشد و یا غیر آن،

حاکم پیامبر باشد یا وصی پیامبر یا غیر آنها، زیرا صرف نبوت و رسالت و وصایت و یا علم و فضایل نفسانی به هر درجه باشد، موجب نمی شود که دارندگان اینگونه کمالات نافذ الحکم باشد و قضا و داوری آنان، فاصل و قاطع خصومت و نزاع شود، بلکه آنچه عقل درک می کند و به آن حکم می نماید، همانا نفوذ حکم خداوند متعال درباره خلق است، زیرا او آفریننده و مالک حقیقی آنان است.)⁽⁵⁾

بنابر آنچه گفته شد، قضاوت در اسلام یکی از خطرترین مسؤولیتها شناخته شده و قبول آن در شائن هر کسی نیست.

احترام قضاوت

انسانی که صلاحیت انجام مسؤولیت قضاوت را ندارد، نباید آن را قبول کند، زیرا حکم کردن به غیر آنچه خداوند متعال نازل کرده، یکی از بزرگترین گناهان می باشد، چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(مَنْ حَكَمَ فِي دَرْهَمَيْنِ بَغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ)⁽⁶⁾

هر کس در مورد دو درهم بر خلاف حکم الهی قضاوت کند، بی تردید به خدای بزرگ کفر ورزیده است.

کسی که صلاحیت قضاوت را ندارد، حرام است در میان مردم حتی در مورد مسایل کوچک و حقیر قضاوت کند. پس شخصی که خود را مجتهد عادل، جامع شرایط برای فتوا دادن و حکم کردن نمی شناسد، تصدتی مقام قضاوت بر او حرام است، هر چند مردم معتقد باشند که او صلاحیت دارد.⁽⁷⁾

تذکر: احکام خاصی که درباره قاضی و قضاوت بیان می شود، مربوط به قاضی مطلق و جامع شرایط می باشد که لازم نیست هیچ کس او را نصب کند، اما

قضاتی که به خاطر کمبود قضاات جامع شرایط از طرف ولیّ فقیه نصب می شوند، این احکام را ندارند، امام خمینی قدس سره الشریف می فرماید:

(یک قسم از قضاوت هم در شرع هست که قضاوت قاضی ، مستقل نیست و قاضی را جعل می کنند. در قسم اول قاضی مجتهد جامع شرایط است و لازم نیست که هیچ کسی او را نصب کند، ولی در قسم دوم ، در بعضی از احوال که قضاوت زیاد است و افراد به آن زیادی نیستند که بتوانند همه مراکز قضاوت را قاضی واجد همه شرایط گذارند و قاضی واجد شرایط کم است ، در این صورت فقیه مجتهد عادل اشخاصی را که مورد اطمینان هستند و اجتهاد را نمی دانند، ولی از روی کتابهایی که در این باب نوشته شده است ، می توانند قضا را بفهمند و مورد اطمینان هم هستند و ظاهراً عدّله هم هستند، اینها را فقیه نصب می کند که قضاوت کنند.)⁽⁸⁾

وجوب قضاوت

از قرآن کریم⁽⁹⁾ و روایات بلکه از عقل استفاده می شود که بر پاداشتن قضاوت عادلانه در جامعه واجب است ؛ البته نه از شخص خاصی بلکه این وظیفه بر عهده همه مسلمانان است و چنانچه تعدادی به اندازه کافی عهده دار قضاوت شوند، تکلیف از بقیه ساقط می گردد و گرنه همه در پیشگاه خداوند مورد سؤال قرار می گیرند.

امام خمینی رحمه الله علیه می فرماید:

(قضاوت از اموری است که واجب است بطور کفایی و واجب کفایی قبل از آنکه پیدا بشود به مقدار کفایت بر آحاد واجب است . یعنی اگر یک قضاوتی زمین بماند یا یک جایی منحرفین وارد قضاوت بشوند، بر تمام کسانی که می توانند یا اجتهادا یا تقلیداً قضاوت کنند، بر همه اینها واجب است که در قضاوت وارد بشوند و رفع احتیاج را بکنند.)⁽¹⁰⁾

استحباب قضاوت

افرادی که به خود اطمینان دارند و می توانند عهده دار این مقام خطیر شوند و به اندازه کفایت هم قاضی موجود است مستحب است که متصدی مقام قضاوت شوند؛ زیرا قضاوت بر طبق موازین عدل و قسط، مستلزم اجر و قرب خداوند متعال است ، چنان که امیرمؤمنان علی علیه السلام به شریح فرمود:

إِيَّاكَ وَالتَّضَجَّرَ وَالتَّاءِدَى فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ الَّذِي أُوجِبَ فِيهِ الْإِجْرُ وَ أَحْسِنَ فِيهِ الدُّخْرَ لِمَنْ قَضَى بِالْحَقِّ⁽¹¹⁾

از تصدّی قضاوت ، ملول و آزرده مشو؛ زیرا اجر لازم و ذخیره نیکو برای کسی که داوری به حق کند ثابت است .

تصدّی مسؤ ولیت قضاوت برای کسی که به خودش اطمینان دارد، مستحب است ، ولی در صورتی که افراد دیگری وجود داشته باشند، به خاطر احتراز از تهمت و خطر وقوع در خطا بهتر است از آن دست بردارد.⁽¹²⁾

قاضی

(قاضی) در مقام حلّ اختلافها و حکم کردن بین مردم ، جانشین انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام است . از این رو، شرایط انتخاب آن اهمیت دارد، چنان که امیرمؤمنان علیه السلام در عهدنامه جاویدان خود به مالک اشتر فرمود:

(ای مالک ، برای قضاوت در میان مردم بهترین افراد را برگزین ، از آن کسانی که از سختی کارها به تنگ نیاید... کسی را برای قضاوت در نظر بگیر که در مشکلات ، ژرف بین تر و برای به دست آوردن حق و دلیل ، داناتر و برای پذیرفتن شکایات و گوش دادن به حرف شاکیان ، پرحوصله تر و برای کشف امور، رنج پذیرتر و به هنگام کشف حکم برای صدور آن قاطع تر باشد.

قاضی را از افرادی انتخاب کن که ستایشهای بیجا او را به خودپسندی نیفکند و حيله او را عوض نکند و این گونه افراد اندکند.

باید همیشه ناظر کارهای قاضی باشی ، آن قدر در حقوق قاضی دستت باز باشد که نیازش را برطرف گرداند و نیازی به دریافت کمک از مردم نباشد. به قاضی آن قدر میدان بده که هیچ یک از نزدیکانت به فکر گرفتن مقام وی نیفتد و از این طریق ، قاضی خاطرش نسبت به مقام خود آسوده باشد و بدانند از دسیسه رجال دولت درامان است .

در موضوع انتخاب قضتی باید دقتی عمیق داشته باشی ، زیرا دین اسلام مدتها در دست اشرار اسیر بوده که مطابق هوای نفس خود آن را اجرا می کرده اند و از سوی دیگر، دین وسیله درآمد دنیای آنان بوده است .⁽¹³⁾

صفات قاضی

اسلام صفات و ویژگیهای خاصی را برای قاضی در نظر گرفته که به شکل نموداری بیان می شود:

- 1- بلوغ
- 2- عقل
- 3- ایمان
- 4- عدالت

5- اجتهاد مطلق⁽¹⁴⁾

6- مرد بودن

7- حلال زاده بودن

8- اعلم بودن (نسبت به افراد شهر و محل خود) بنا بر احتیاط

9 - داشتن حافظه قابل اعتماد⁽¹⁵⁾

1- احتیاط واجب آن است که قاضی نسبت به افراد شهر و محل خود اعلم باشد و دارای هوش و حافظه ای باشد که فراموشی بر او غلبه نکند که اعتماد از او سلب شود، در غیر این صورت قضاوت کردن او جایز نیست.⁽¹⁶⁾

2- خصوصیات و شرایط قاضی را می توان از طریق یافتن صفات در خود قاضی و یا از طریق اشتهااری که مفید علم یا اطمینان به وجود این صفات در قاضی است، دریافت و یا با شهادت دو شاهد عادل به وجود این صفات در قاضی پی برد؛ البته در این صورت خود شاهد ها باید کارشناس مسائل اجتهادی باشند.⁽¹⁷⁾

نکته ای درباره رشوه

گرفتن و دادن رشوه برای قضاوت ناحق حرام است، ولی اگر رشوه دادن باعث احقاق حق کسی شود، برای رشوه دهنده جایز و برای گیرنده حرام است؛ اما کسی که می خواهد احقاق حق کند و راه دیگری برای آن وجود دارد، آیا می تواند با رشوه دادن به حق خود برسد یا نه؟ بنا بر احتیاط واجب نمی تواند.⁽¹⁸⁾

واجب است رشوه گیرنده، رشوه را بازگرداند و فرقی نمی کند که رشوه را به عنوان هدیه، بخشش، معامله محاباتی⁽¹⁹⁾ و یا به هر عنوان دیگری باشد.⁽²⁰⁾

طرح دعوا در محکمه

نزاع و خصامه بطور معمول با ادعای یکی از طرفین و انکار طرف دیگر همراه می باشد و گاهی نیز هر دو طرف هم مدعی هستند و هم منکر، از این رو، قاضی باید معیاری برای تشخیص (خواهان) (مدعی) از منکر داشته باشد، تا در احکام مربوط به هر کدام اشتباهی صورت نگیرد.

تعریف مدعی و منکر

(خواهان و خوانده)

در این باره، تعریفهایی نزدیک به هم شده که همه آنها مربوط به تشخیص مورد هستند، مانند تعریفهای زیر:

1- مدعی کسی است که اگر ادعا را رها کند، دعوا رها می شود. (در مقابل، منکر کسی است که با ترک خصامه و اختیار سکوت، از او دست برنمی دارند و تحت تعقیب قرار می گیرد).

2- مدعی کسی است که ادعای خلاف اصل می کند. (در مقابل، منکر قولش موافق اصل است.)

3- مدعی کسی است که در مقام اثبات امری بر علیه دیگری است. (برخلاف منکر).

حضرت امام (ره) قبل از نقل این اقوال می فرماید:

تشخیص مدعی از منکر، مانند سایر موضوعات عرفی، عرفی است و شارع مقدس در این مورد، اصطلاح خاصی ندارد... بهتر است موضوع تشخیص مدعی از منکر به عرف واگذار شود؛ زیرا مدعی و منکر از نظر عرف، بر حسب طرح دعوا و مورد، تفاوت پیدا می کند. از این رو، گاهی منکر در جای مدعی و مدعی در جای منکر قرار می گیرد.⁽²¹⁾

1- بلوغ

2- عقل

3- ممنوع نبودن، به واسطه سفاهت و ابلهگی

4- بیگانه نبودن از دعوا

5- دارای اثر بودن دعوا

6- مشخص بودن مدعی به (مورد دعوا)

7- مشخص بودن طرف دعوا

8- جازم و قاطع بودن در طرح دعوا

9- مشخص بودن مدعی علیه (طرف دعوا)

اینک مسائلی چند در توضیح شرایط مزبور؛

1- ادعای بچه هر چند نزدیک سن بلوغش باشد و نیز ادعای دیوانه پذیرفته نیست. (22)

2- اگر لازمه دادخواهی، تصرف در مال و امور مالی باشد، ادعای کسی که به واسطه سفاهت و ابله‌ی از تصرف ممنوع است، پذیرفته نیست. (23)

3- اگر شخصی غیر از خواهان، و خوانده ادعا کند که یک نفر به فرد دیگری بدهکار است ادعایش، قبول نیست. بنابراین، مدعی بایستی به یک شکلی در دعوا سهیم باشد، از قبیل ولایت و وکالت، یا مورد، متعلق حقی برای او باشد. (24)

4- چنانچه طبق دعوا حکم شود، بایستی آن دعوا منشاء اثر و فایده باشد. از این رو، طرح دعوا در موارد زیر، اعتبار ندارد:
الف- کسی ادعا کند که زمین متحرک است و دیگری آن را انکار کند.

ب- کسی ادعای وقف یا هبه علیه شخص بکند، در حالی که هر دو قبول دارند که مدعی مورد ادعا را تحویل نگرفته است.
ج- مدعی موضوع محالی را ادعا کند.

د- مدعی مالکیت چیزی را که مالکیت آن از نظر شرعی صحیح نیست، ادعا کند و

ه- اقامه دعوا علیه شخص نامعین، مثل اینکه شخص ادعا کند که من از یکی از اهالی این شهر طلبکارم. (25)

5- مورد ادعا باید مشخص باشد. بنابراین، طرح دعوا برای امر مجهول مطلق پذیرفته نیست، مثل اینکه شخصی ادعا کند من نزد او چیزی دارم، زیرا مفاد این جمله مردد است بین اینکه آن چیز از موارد قابل استعمال باشد یا نباشد. (26)

6- مدعی بایستی طرف مقابل داشته باشد که علیه او اقامه دعوا کند. بنابراین، اگر مدعی موضوعی را بدون تعیین طرف نزاع ادعا کند، خواسته اش پذیرفته نیست. (27)

7- مدعی باید در طرح دعوا جزم داشته باشد. بنابراین، اگر دعوایی را بطور یقین و قطع علیه کسی طرح کند، بدون اشکال مورد بررسی قرار می‌گیرد. (28)

8- مدعی علیه باید مشخص باشد. بنابراین اگر مدعی، برضد یکی از دو نفر یا چند نفر محصور ادعا کند، بنابر قولی پذیرفته نیست. (29)

1- بیان سبب استحقاق دعوا از جانب مدعی در پذیرش دعوا لازم نیست، پس اگر طرح دعوا بطور کلی و مطلق باشد، کافی است. (30)

2- برای پذیرش دعوا، حضور مدعی علیه در شهر دعوا لازم نیست. (31)

3- ظاهر این است که صدور حکم علیه شخص غایب تنها در مورد حقوق الناس جایز است. بنابراین در حقوق الله مثل زنا علیه شخص غایب نمی‌توان حکم صادر کرد. (32)

4- هرگاه محاکمه غیابی شخص تمام شود، چنانچه مدعی از حاکم بخواهد که مدعی علیه را احضار کند، حاکم وی را احضار خواهد کرد و تاءخیر غیر متعارف جایز نیست. (33)

برخورد (خوانده) (مدعی علیه) در مقابل ادعای (خواهان) (مدعی)، یا اقرار است یا انکار و یا سکوت؛ (34)

اقرار

هرگاه خوانده (مدعی علیه) نسبت به حقی اعم از عین و دین اقرار کند و دارای شرایط اقرار باشد، دو صورت دارد:

1- یا حاکم بر اساس اقرار او حکم صادر می‌کند، در این صورت مدعی علیه نسبت به اقرار خود ملزم خواهد شد و دعوا فیصله پیدا می‌کند و لوازم حکم بر آن بار می‌شود، از قبیل: جایز نبودن نقض آن حکم و بردن آن نزد حاکم دیگر و شنیدن حاکم دعوای او و غیر اینها. (35)

2- اگر اقرار کند، ولی هنوز حاکم حکم نکرده باشد، باز هم اقرار او قبول است و بر کسی جایز نیست، در مالی که پیش او هست تصرف کند، مگر با اجازه کسی که به نفعش اقرار شده (یعنی صاحب اصلی مال).

و همچنین است اگر بینه بر حقانیت او اقامه شده، از جواز ترتیب اثر بر بینه و جایز نبودن تصرف در آن، مگر به اذن کسی که بینه بر حقانیت او اقامه شده است ... (36)

بعد از اقرار خوانده (مدعی علیه) ظاهر این است که حاکم نمی‌تواند حکم کند، مگر بعد از درخواست مدعی، بنابراین:

الف- چنانچه خواهان (مدعی) تقاضای حکم کرد، در جایی که گرفتن حقیش بسته به صدور حکم باشد، واجب است که حاکم حکم صادر کند و در صورتی هم که گرفتن حقیش به صدور حکم بستگی نداشته باشد، احتیاط واجب، در صدور حکم است.

ب- اگر از حاکم صدور حکم را درخواست کند و یا بخواهد که حکم صادر نکند، ولی در عین حال حاکم، حکم صادر کند، محل تردید است که آیا در چنین موردی با این حکم فصل خصومت می‌شود یا نه. (37)

در اینجا چهار بحث مطرح است:

1- تقاضای خواهان (مدعی) بر تنظیم صورتمجلس: چنانچه مدعی تقاضا کند که صورت حکم، یا اقرار مدعی علیه (در صورتجلسه) نوشته شود، دو صورت دارد:

الف- اگر گرفتن حق مدعی بستگی به آن نوشته داشته باشد، واجب است (نوشته شود).

ب- اگر گرفتن حق وی به آن نوشته بستگی نداشته باشد، ظاهراً واجب نیست (ولی جایز است).⁽³⁸⁾

2- مطالبه پول بابت حق التحریر: مطالبه پول بابت حق التحریر برای حاکم، دو صورت دارد:

الف- در صورتی که گرفتن حق مدعی بستگی به نوشتن حکم و اقرار مدعی علیه دارد، بنابر احتیاط جایز نیست هر چند که جایز بودن آن هم بعید نیست، ولی مطالبه پول کاغذ و وسائل التحریر اشکال ندارد.

ب- در صورتی که گرفتن حق وی به آن بستگی ندارد، مطالبه اجرت (تنظیم صورتمجلس) اشکال ندارد.⁽³⁹⁾

3- زمان نوشتن حکم: حکم (در محکمه) وقتی نوشته می شود که اسم و شهرت محکوم علیه، بگونه ای که از هرگونه تشابه و ابهام جلوگیری شود، مشخص گردد، ولی هر گاه مشخص نشود، چیزی نوشته نمی شود، مگر اینکه دوشاهد عادل به آن گواهی دهند.⁽⁴⁰⁾

4- چگونگی صدور حکم: در صدور حکم، مشخصات شخص محکوم طوری نوشته می شود که از ابهام و فریبکاری جلوگیری به عمل آید و چنانچه ذکر مشخصات کفایت کند و نیازی به بیان نسب نباشد، تنها به همان اکتفا می شود.⁽⁴¹⁾

الف- چنانچه اقرارکننده بر ادای حق توانا باشد، ملزم به پرداخت است و در صورت خودداری، برخورد حاکم به شرح زیر است:

1- او را مجبور به پرداخت می کند.

2- اگر در پرداخت تعلل ورزد و اصرار به تاءخیر داشته باشد، عقوبت آن به شدت در گفتار، طبق مراتب امر به معروف جایز است.

3- اگر باز هم تعلل ورزید، حاکم او را زندانی می کند تا حقی را که به گردنش هست بپردازد.

4- حاکم می تواند مال او را بفروشد در صورتی که ملزم کردن وی به فروش مال ممکن نباشد.⁽⁴²⁾

ب- اگر تنگدستی اقرار کننده ثابت شود، چنانچه دارای صنعت یا نیروی کار نباشد، به او مهلت می دهد، تا اینکه توانگر شود.⁽⁴³⁾

انکار

اگر خواننده (مدعی علیه) ادعای خواهان (مدعی) را انکار کند:

1- مدعی باید دلیل و بینه بیاورد.

2- چنانچه مدعی نداند که باید بینه بیاورد، یا گمان می کند که در صورت مطالبه حاکم می تواند اقامه دلیل کند، بر حاکم واجب است که وی را آگاه سازد و به وی بگوید: آیا بینه ای داری؟

3- اگر مدعی دلیل نداشت، حق دارد که انکار کننده را قسم دهد.

4- اگر دلیل ندارد و نداند که حق سوگند دادن منکر را دارد، بر حاکم واجب است او را به حقی آشنا کند.⁽⁴⁴⁾

5- حاکم نمی تواند منکر را به قسم وادار کند، مگر در صورت تقاضای مدعی.⁽⁴⁵⁾

6- چنانچه مدعی، بینه نداشت و درخواست قسم کرد و منکر قسم یاد کرد، دعوای مدعی از نظر ظاهر شرع ساقط می شود و دیگر حق شکایت ندارد، بلی ذمه مدعی علیه در واقع تبرئه نمی شود و بر او واجب است عین خارجی را به صاحبش برگرداند.⁽⁴⁶⁾

7- اگر بعد از صدور حکم، بر حاکم معلوم شود که سوگند مدعی علیه دروغ بوده، جایز و بلکه واجب است که حکمش را نقض کند و در این صورت مدعی می تواند به مطالبه حق یا تقاص و سایر آثاری که نشانگر محق بودنش است، بپردازد.⁽⁴⁷⁾

8- منکر می تواند سوگند را به مدعی برگرداند؛ اگر مدعی سوگند یاد کرد، دعوایش ثابت می شود و گرنه دعوا ساقط می گردد.⁽⁴⁸⁾

سکوت

امکان دارد مدعی علیه در محکمه به جای پاسخ به پرسشهای حاکم، سکوت کند یا جواب او را با کلماتی از قبیل (نمی دانم)، (برای من نیست) یا غیر اینها، بگوید. در این صورت مسائل زیر مطرح است:

1- چنانچه مدعی علیه بعد از درخواست جواب از او، ساکت شود، دو صورت دارد:

الف- اگر (سکوت او) به جهت عذری مانند کوری، لالی، ندانستن زبان، یا به خاطر اضطراب و وحشت باشد، حاکم باید عذر او را با آنچه مناسب آن است، برطرف کند.

ب- اگر سکوت او به جهت عذری نباشد، بلکه از روی بی توجهی و لجاجت باشد، حاکم با لطف و مدارا او را وادار به پاسخ می کند، آن گاه چنانچه باز بر سکوت خود اصرار ورزد، با شدت و تندی او را به جواب دادن وادارد.⁽⁴⁹⁾

2- هر گاه مدعی علیه به جهت عذری مانند کوری، لالی یا ندانستن زبان مدعی، سکوت کند، باید از راه اشاره صریح و مترجم به جواب وی دسترسی یافت و مترجم باید دو نفر عادل باشند و یک مترجم عادل کافی نیست.⁽⁵⁰⁾

3- چنانچه مدعی علیه ادعای عذر کند و در تاءخیر آن مهلت بخواهد، قاضی به مقداری که مصلحت بداند، به او مهلت می دهد.⁽⁵¹⁾

4- اگر خواننده جواب دهد که (نمی دانم) چنانچه خواهان (مدعی) وی را تصدیق کند دعوا متوقف می شود، تا اینکه مدعی، بینه اقامه کند، یا اینکه ادعای خواننده (مدعی علیه) را انکار کند، ولی اگر خواهان جهل خواننده را تصدیق نکند و ادعا کند که وی می داند خواهان حق دارد از خواننده درخواست قسم کند. اگر قسم بخورد ادعای خواهان به اینکه خواننده می داند، با سوگند او ساقط می شود و اگر خواننده قسم را به خواهان برگرداند و خواهان (مدعی) قسم بخورد حقیق ثابت می شود.⁽⁵²⁾

5- سوگند مدعی علیه به اینکه از (دعوا اطلاعی ندارم) تنها ادعای دانستن او را ساقط می کند. بنابراین، ادعای مدعی و بینه او در خصوص علم مدعی علیه به دعوا، پذیرفته نمی شود، اما حق واقعی مدعی با سوگند خوردن ساقط نمی گردد و اگر بخواهد بر آن بینه اقامه کند، از او قبول می شود، بلکه حتی می تواند به مقدار حقیق (از مال او) تقاص کند.⁽⁵³⁾

احکام قسم

الف- قسم در صورتهای زیر صحیح است و اثر سقوط یا ثبوت حق را در پی دارد:

1- تنها به اسم خدای متعال یا نامهای مخصوص او مانند (رحمان)، (قدیم)، (اولی که قبل از او چیزی نبوده است) ادا شود.

2- همچنین به اوصاف مشترکی که به خداوند متعال انصراف پیدا می کند، مانند (رازق) و (خالق).

3- بلکه جایز است قسم به اوصافی هم که به خدا انصراف ندارد، در صورت انضمام به یکی از صفات ویژه الهی.

ولی احتیاط این است که به شکل اخیر سوگند اکتفا نشود و با احتیاطتر از آن، این است که به غیر از لفظ جلاله (الله) اکتفا نشود.⁽⁵⁴⁾

ب- سوگند به غیر (الله) مثل انبیا، اوصیا، ائمه، کتابهای نازل شده، اماکن مقدس مانند کعبه و امثال آن صحیح نیست و اثری در سقوط یا ثبوت حق ندارد.⁽⁵⁵⁾

ج- سوگند فقط در دعوای مالی و غیرمالی مثل ازدواج، طلاق و قتل، ثابت است، ولی در حدود ثابت نیست، زیرا حدود جز با اقرار یا بینه با شریعی که در محل خود مقرر گردیده ثابت نمی شود.⁽⁵⁶⁾

د- برای قاضی مستحب است که قبل از قسم، شخص را موعظه کند و او را تشویق نماید که به خاطر اجلال خدای تعالی، قسم را ترک کند، هر چند راست باشد و همچنین او را از عذاب الهی، در صورت دروغ بودن سوگند، بترساند. روایت شده است: (کسی که به خدا قسم دروغ بخورد، کافر می شود) و در بعضی از روایات است: (هر کس قسمی بخورد که می داند دروغ است با خدا مبارزه کرده است) و (همانا سوگند دروغ، خانه ها را از اهلش خالی می سازد).⁽⁵⁷⁾

گواهی و شهادت

شهادت و گواهی برای اثبات حق و ابطال باطل از اهمیت بسزایی برخوردار است و اسلام پیروانش را به آن دعوت می کند، چنان که قرآن کریم می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ ...)⁽⁵⁸⁾

ای کسانی که ایمان آورده اید، به عدالت فرمانروا باشید و برای خدا شهادت دهید، هر چند به زیان خود یا پدر و مادر یا خویشاوندان شما باشد.

و نیز می فرماید:

(وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا)⁽⁵⁹⁾

شاهدان چون به شهادت دعوت شوند، نباید از شهادت خودداری کنند.

و در جای دیگر کسانی را که شهادت خود را می پوشانند مورد نکوهش قرار داده، می فرماید:

(وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ)⁽⁶⁰⁾

ستمکارتر از کسی که گواهی خود را از خدا پنهان می کند، کیست؟

امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

کسی که گواهی خود را بپوشد، یا گواهی (نا حقی) بدهد تا خون مسلمانی ریخته شود، یا مال مسلمانی کم شود، روز قیامت تا چشم کار می کند صورتش

تاریک بوده و سیاهی عجیبی در آن است و مردم او را به اسم و نسبش می شناسند و کسی که برای اظهار حق مسلمانی گواهی دهد، روز قیامت تا چشم

کار می کند صورتش نورافشانی می کند و مردم او را به اسم و نسبش می شناسند.⁽⁶¹⁾

صفات شاهد

1- بلوغ

2- عقل

اینک توضیح موارد مزبور:

1- شهادت دختر بچه نابالغ بطور مطلق اعتبار ندارد، ولی شهادت پسر بچه نابالغ چند صورت دارد:

الف- شهادت طفل غیر ممیز بطور مطلق معتبر نیست .

ب- شهادت طفل ممیز در غیر قتل و جرح معتبر نیست .

ج- در قتل و جرح نیز تا به سن ده سال نرسیده باشد، اعتبار ندارد، اما اگر به ده سال رسیده باشد در قبول شهادتش در مورد قتل و جرح تردید است .⁽⁶²⁾

2 - شهادت دیوانه پذیرفته نمی شود.⁽⁶³⁾

3- شهادت غیر مؤمن بطور مطلق اعم از اینکه به نفع یا ضرر مؤمن و غیر مؤمن باشد پذیرفته نیست .⁽⁶⁴⁾

4- عدالت ملکه ای است که (انسان را) از معصیت خدای تعالی باز می دارد. بنابر شرط عدالت ، شهادت فاسق (کسی که مرتکب گناهان کبیره یا مصرّ بر صغیره است) پذیرفته نمی شود، بلکه مرتکب صغیره نیز بنابر احتیاط واجب ، فاسق است . از این رو، شهادت او جز با توبه و ظهور عدالت پذیرفته نمی شود.⁽⁶⁵⁾

5- طبق شرط پنجم (حلال زاده بودن) شهادت ولدالزنا اگر چه اظهار اسلام کند و عادل هم باشد، پذیرفته نیست .⁽⁶⁶⁾

6- منظور از متهم نبودن شهود، آن است که به موارد زیر متهم نباشند:

الف- شهادت او نفعی برای شخص خود دربر داشته باشد.

ب- با شهادتش ضرری از او رفع شود.

ج- شهادت شخص بر ضد دشمنش (که خصومت دنیوی با او دارد) باشد.

د- کسی که در کوچه و بازار کارش گدایی است .⁽⁶⁷⁾

1- نَسَب مانع از پذیرفتن شهادت نیست ، مانند شهادت پدر به نفع یا ضرر فرزند و شهادت فرزند به نفع پدر، شهادت برادر به نفع یا ضرر برادرش و نیز شهادت بعضی از بستگان به نفع یا ضرر بعضی دیگر.⁽⁶⁸⁾

2- شهادت مرد به نفع یا ضرر همسرش و نیز شهادت زن به نفع یا ضرر شوهرش پذیرفته می شود.⁽⁶⁹⁾

3- شهادت دوست به نفع یا ضرر دوستش پذیرفته می شود، هر چند دوستی آنها شدید باشد.⁽⁷⁰⁾

4- کسی که مشهور به فسق است ، اگر توبه کند برای اینکه شهادتش قبول شود، شهادتش پذیرفته نمی شود، تا اینکه معلوم شود که استمرار بر صلاح دارد و ملکه بازدارنده از گناه در او تحقق یافته است . درباره هر مرتکب کبیره ، بلکه صغیره نیز حال چنین است . بنابراین ، معیار قبول شهادت ، عدالت است که به ظهور صلاح ، احراز شده است . پس اگر توبه کند و از او صلاح ظاهر شود، حکم به عدالت او می شود و شهادتش قبول می گردد.⁽⁷¹⁾

5- معیار برای شاهد شدن ، علم قطعی و یقین است ، خواه مستند به حواس ظاهری مانند دیدن ، شنیدن باشد و یا از راه تواتر و شهرت به دست آمده باشد، ولی جواز علم حاصل از راه غیر عادی مانند جفر و رمل ، مشکل است هر چند برای عالم به آن حجّت باشد.⁽⁷²⁾

دقت در ادای شهادت

از مسائل مهم شهادت ، دقت در ادای آن است ، بدین معنا که گواه باید دقت کند جز به آنچه که یقین دارد و به چشم خود دیده یا به گوش خود شنیده ، سخنی نگوید و آنچه می گوید باید مثل آفتاب برایش روشن باشد، چنان که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که وقتی درباره شهادت از آن حضرت سؤال شد، فرمود:

(آیا آفتاب را می بینی ؟ به مثل (روشنایی) آفتاب شهادت بده ، یا ترک (شهادت) کن .)⁽⁷³⁾

حقوق

(حقوق) جمع (حق) به معنای موافقت و مطابقت⁽⁷⁴⁾ و در اصطلاح عبارت است از: یک ماهیت اعتباری که در پاره ای موارد، عقلایی و در پاره ای دیگر، شرعی می باشد، مانند اعتباری بودن ملکیت ، سلطنت (و توانایی بر چیزی یا کاری)، ولایت ، حکومت و غیره .⁽⁷⁵⁾

برخی از حقوقدانان در تعریف اصطلاحی حق گفته اند:

(حق) در اصطلاح حقوق اسلامی توانایی خاصی است که برای کس یا کسانی نسبت به چیز یا کسی اعتبار شده و به مقتضای آن توانایی می تواند در آن

چیز یا کس تصرفی نموده و یا بهره ای برگیرد ... مثلاً حق قصاص ، توانایی ولیّ دم است نسبت به قاتل که می تواند اعدام او را از دادگاه بخواهد. همین طور حق قذف ، حق تعزیر، حقیق و غیره .⁽⁷⁶⁾

حقوق با کثرتی که دارد به دو قسم حقوق الهی (حقّ الله) و حقوق مردمی (حقّ الناس) تقسیم می شود.⁽⁷⁷⁾

امام سجاد علیه السلام (حقّ الله) را به عبادت خداوند تعریف کرده ، فرمود:

فَلَمَّا حَقَّ اللَّهُ الْإِلَهَ الْكَبِيرَ فَإِنَّكَ تَعْبُدُهُ لِاتِّشْرِكُ بِهِ شَيْئًا ...⁽⁷⁸⁾

حقّ خدای بزرگ این است که او را بپرستی و چیزی را با او شریک نسازی .

عبادت نیز شامل نماز، روزه ، حج ، زکات ، خمس و ... می شود.

طبق تعریفی که در زمینه حق ، ارائه شد، می توان گفت :

حقّ الله ، سلطنت خداوند است بر بازخواست بندگان بطور عموم ، بر انجام و ترک عملی که در مورد آن ، نهی یا امر شارع به مکلف متوجه شده است⁽⁷⁹⁾ ... و حقّ الناس آن حقی است که از مصالح یا مفاسد مربوط به خصوص فرد یا افراد، ناشی شده باشد.⁽⁸⁰⁾

بنابراین ، چنانچه مکلفین از احکام الهی سرپیچی کنند، خداوند حقّ بازخواست و مجازات آنها را دارد و مجازات نیز یا مقدارش از طرف خداوند معین شده (حد) و یا تعیین آن به دست حاکم شرع نهاده شده است (تعزیر). در هر صورت اجرای این مجازات به حکومت اسلامی و حاکم شرع سپرده شده که در جهت حفظ مصالح و حقوق عمومی ، جلوگیری از اخلاق و اختلال در نظم جامعه و نیز جلوگیری از جرمهایی که موجب ضرر شخص یا اشخاص خاص می شود، بکوشند و آرامش و امنیت را در جامعه برقرار کنند.⁽⁸¹⁾

در بحث حدود خواهد آمد که حقّ الله به یکی از چهار طریق زیر ثابت می شود:

1- گواهی چهار مرد مانند لواط و مساحقه .

2- گواهی چهار مرد یا سه مرد و دو زن ، مانند زناى موجب رجم .

3- گواهی دو مرد و چهار زن ، مانند زناى موجب تازیانه .

4- گواهی دو مرد مثل حدّ سرقت ، قذف ، شراب خواری و حدّ ارتداد دارند.⁽⁸²⁾

حقّ الناس بر چند قسم است :

1- بعضی از آنها در اثباتش مرد بودن شرط است . اینگونه موارد جز با شهادت دو مرد ثابت نمی شود. مانند طلاق ، بنابراین ، در طلاق ، شهادت زنان جداگانه یا با ضمیمه مردها قبول نمی شود.⁽⁸³⁾

2- برخی از حقوق الناس با دو شاهد(مرد)، به یک شاهد مرد و دو زن ، یک شاهد مرد و با سوگند مدعی و یا با شهادت دو زن و سوگند مدعی ثابت می شود و این نوع حقّ بارت است از کلیه حقوق مالی و اقتصادی که حتی به شهادت دو زن و قسم بنابر اظهر ثابت می شود.⁽⁸⁴⁾

3- بخشی دیگر از حقّ الناس به وسیله مردان و زنان بتنهایی یا با هم ثابت می شود و معیار آن همه مواردی است که اغلب اطلاع مردان بر آن مشکل است ، مانند دعوای مربوط به ولادت ، حیض ، عیوب داخلی زنها و مانند آن .⁽⁸⁵⁾

1- شهادت و گواهی در هیچ یک از عقود(قراردادهای دوطرفه) و ایقاعات (قراردادهای یک طرفه) شرط نیست ، مگر در طلاق .⁽⁸⁶⁾

2- حکم قاضی تابع شهادت است ، چنانچه شهادت واقعیت داشته باشد، حکم صادره هم در ظاهر و هم در واقع نافذ است ، ولی اگر مطابق با واقع نباشد؛ نفوذ حکم قاضی تنها ظاهری است ؛ نه واقعی . برای کسی که شهادت به نفع او داده شده اگر به بطلان شهادت علم داشته باشد در آنچه حاکم به نفعش حکم داده ، تصرفش مباح نخواهد بود خواه هر دو شاهد عالم به بطلان شهادت خود بوده باشند، یا اینکه به درستی آن باور داشته باشند.⁽⁸⁷⁾

3- ادای شهادت برای کسی که اهلیت آن را دارد؛ بنابه احتیاط، واجب کفایی است ؛ مگر اینکه جزا کسی دیگر نباشد که در آن صورت واجب عینی می شود و در صورتی که از وی تقاضای شهادت شود؛ بدون اشکال ادای شهادت واجب کفایی است .⁽⁸⁸⁾

شهادت بر شهادت

منظور از شهادت بر شهادت آن است که کسی شهادت فردی را بر چیزی گواهی کند.

الف شهادت بر شهادت در امور زیر پذیرفته می شود:

1- حقوق الناس ، خواه کیفری باشد مثل قصاص ، یا غیر کیفری مانند طلاق .

2- اموال مثل دین ، قرض ، غصب و معاوضات .

3- آنچه که اغلب ، مردان نمی توانند از آن اطلاع یابند؛ مانند عیبهای داخلی زنان ، ولادت و غیر اینها.⁽⁸⁹⁾

ب- شهادت بر شهادت در امور زیر پذیرفته نمی شود:

1- تعزیرات ، بنابر احتیاط اگر اقوا نباشد .

در حدود باید شاهد اصلی شهادت بدهد، خواه حَقَّالَّهِ تنها باشد، مثل حدِّ زنا و لواط، یا مشترک بین حَقَّالَّهِ و حَقَّالنَّاسِ مثل حدِّ قذف و سرقت .⁽⁹⁰⁾
شهادت بر شهادت تنها برای اجرای حدود قبول نیست ، اما در بقیه آثار پذیرفته می شود. بنابراین ، هر گاه شاهد فرع به شهادت اصل در اتهام سرقت ، گواهی دهد، دست سارق قطع نمی شود، لیکن مال (مسروقه) از او گرفته می شود.⁽⁹¹⁾

حقوق جزایی اسلام

در درسهای گذشته بحث قضاوت و شهادت تحت عنوان حقوق قضایی اسلام بررسی شد. اینک به بحث درباره حقوق جزایی اسلام می پردازیم .
(حقوق جزایی اسلامی یک سلسله قواعد و ضوابطی است که به موجب آنها جرایم و جنایات و معاصی کبیره و اعمال مخالف نظم و امنیت و عدالت اجتماعی تشخیص [داده شده] و میزان و نوع مجازات آن نیز معین می گردد و در مواردی [نیز] تعیین میزان آن به عهده حاکم شرع و ولی فقیه محول می شود).⁽⁹²⁾

موضوع حقوق ، جزا، جرم ، مجرم و مجازات است ، و فایده آن ، حفظ و حراست از مصالح انسان می باشد. توضیح ، اینکه مصلحتهای انسان به پنج امر حفظ نفس ، دین ، عقل ، ناموس و مال تقسیم شده و قوانین اسلام برای پاسداری ، تقویت و پشتیبانی از این مصالح است . به همین جهت ، اسلام تجاوز به هر یک از این مصلحتها را جرم شمرده و برای هر جرم ، کیفری مناسب قرار داده است .⁽⁹³⁾

(غزالی) بعد از اینکه حفظ و نگهداری این مصلحتها را از جمله ضرورت‌های انسانی دانسته درباره تجاوز به این مصالح می نویسد:

(قوانین کیفری اسلام که به اعدام کافر گمراه کننده و مجازات بدعت گذار ... حکم می کند برای این است که اینها دین و عقیده مردم را مورد دستبرد قرار داده اند و اینکه قصاص را واجب کرده ، به خاطر حفظ جان مردم است و اینکه برای شراپخوار حدِّ قرار داده ، برای این است که عقلهای جامعه را ... از تباهی نگه دارد. حدِّ زنا برای حفظ نسل و نسب و نوامیس مردم است و همچنین عقوبت سارق و غاصب به خاطر حفظ و حراست از اموال مردم ... است .)⁽⁹⁴⁾

گفتنی است که اسلام قبل از مجازات‌های سنگین می کوشد که با تعالیم اخلاقی و الهی ، سطح آگاهی و فرهنگ مردم را بالا ببرد و بدین وسیله نابسامانیهای اجتماعی مردم را رفع کند، وقوع جرایم را از بین برده و یا به حداقل برساند. از این رو، می توان گفت : حقوق جزایی اسلامی آخرین راه درمان در جهت تادیب و تربیت افراد، اصلاح جامعه ، حفظ ارزشهای انسانی ، از بین بردن نابسامانیهای اجتماعی و برقراری نظم و امنیت است .

حقوق جزا در منابع فقهی

در منابع فقهی کتابی تحت عنوان حقوق جزا وجود ندارد، بلکه بحثهای حقوق جزا در متون اسلامی به نامهای حدود، تعزیرات ، قصاص و دیات مشهورند. به عنوان مثال ، مرحوم محقق حلی (ره) در کتاب (شرایع الاسلام) ابواب فقه را بر چهار بخش عبادات ، عقود، ایقاعات و احکام تقسیم کرده و حدود و تعزیرات و قصاص و دیات در بخش احکام بیان کرده است . امام خمینی قدس سره نیز در کتاب ارزشمند تحریرالوسیله بحثهای حقوق جزای اسلام را به صورت زیر آورده است :

1 - کتاب الحدود

2 - کتاب القصاص

3 - کتاب الدیات⁽⁹⁵⁾

ضرورت اجرای قوانین جزایی

اجرای قوانین جزایی اسلام در جامعه یکی از ضروریترین مسائل اجتماعی اسلام است . هیچ اجتماعی بدون آن از امنیت جانی ، مالی ، عقیدتی ، ناموسی و آبرویی برخوردار نخواهد بود. از این رو، مجازات افراد جنایتکار، بریدن دست دزد در صورت وجود شرایط، اجرای حدِّ برکسی که عفت و اخلاق عمومی جامعه را با کارهای نامشروع لکه دار کرده و ... موجب حراست جامعه از گزند بزهکاران و پاک سازی و حیات محیط اجتماعی است ، چنان که در روایات اسلامی اجرای حدود و قوانین الهی در جهت پاکیزگی محیط اجتماعی به بارش بارانهای مداوم در پاک سازی محیط طبیعی تشبیه و حتی سودمندتر از آن شمرده شده است .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(إِقَامَةُ حَدِّ خَيْرٌ مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً)⁽⁹⁶⁾

اقامه حدِّ از حدود الهی از (بارش) چهل روز باران بهتر است .

از امام کاظم علیه السلام نیز در ذیل آیه (يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا)⁽⁹⁷⁾ نقل شده که فرمود:

منظور در این آیه احیای زمین با نزول باران نیست ، بلکه منظور این است که خداوند تعالی مردانی را برمی انگیزد که عدالت را احیا می کنند و در نتیجه زمین با احیای عدل ، جان می گیرد و زنده می شود، و اقامه حدّ در زمین از باران چهل روز سودمندتر است .⁽⁹⁸⁾

انواع جرایم

جرایم (گناهان) در اسلام عبارت است از کارهایی که از نظر شرع ممنوع (حرام) بوده و خداوند(انسان را) به واسطه حدّ یا تعزیر از (انجام) آن منع کرده است .⁽⁹⁹⁾

جرایم از جهات مختلف به اقسام متنوعی تقسیم می شود.⁽¹⁰⁰⁾ یکی از آنها تقسیم جرم از نظر سنگین و سبکی آن است . جرایم از این نظر به سه قسم تقسیم می شود:

1 - جرمهای موجب حدّ، از قبیل : زنا، لواط، مساحقه ، قذف ، شرابخواری و

2 - جرمهای موجب قصاص یا دیه ، از قبیل : قتل عمد ، شبه عمد و خطایی و همچنین جراحتهای عمدی ، شبه عمد و خطایی .

3 - جرمهای موجب تعزیر، هرگناه و معصیتی که کیفر معینی از قبیل حدّ، قصاص یا دیه ندارد، در قلمرو کیفرهای تعزیری قرار می گیرد، چنان که امام خمینی قدس سره می نویسد:

(تعزیر کیفری است که شامل همه جرایم می شود. هر کس که یکی از واجبات را ترک کند، یا حرامی را مرتکب شود. بر امام علیه السلام یا نایب امام است که او را به کیفر تعزیر برساند، به شرط آنکه (آن فعل یا ترک فعل) از گناهان کبیره باشد. تعزیر سبکتر از حدّ است و با نظر حاکم (شرع و ولیّ‌آمر و فقیه معین می شود).⁽¹⁰¹⁾

انواع کیفرها

با توجه به توضیحاتی که در بحث انواع جرایم ذکر شد، انواع کیفرها نیز روشن می شود. به عبارت دیگر کیفرهای اسلامی طبق بیان حضرت امام (ره) در تحریرالوسیله عبارتنداز:

1 - حدود که بحث تعزیرات نیز در ضمن آن می آید .

2 - قصاص

3 - دیات

در درسهای آینده درباره جرمهای موجب حدّ بحث خواهیم کرد و دو بخش دیگر در دوره 132/3 بررسی خواهد شد.

زنا

نکوهش زنا

اسلام بی بند و باری جنسی و اطفای شهوت از راههای نامشروع را سخت ممنوع کرده و مورد نکوهش قرار داده است . و زنا یکی از آنهاست که فسادهایی از قبیل کشت و کشتار، از بین رفتن نسب ، ترک تربیت فرزندان و ... را در پی دارد⁽¹⁰²⁾ و در اسلام ، تحریم شده و از گناهان کبیره محسوب می شود.

قرآن کریم ضمن تصریح به شناعة زنا پیروانش را از آن نهی کرده ، می فرماید:

(وَ لَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ اِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَّ سَاءَ سَبِيْلًا)⁽¹⁰³⁾

(هرگز) به زنا نزدیک نشوید. زنا، کاری زشت و شیوه ای ناپسند است .

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

زنا شش اثر دارد که سه تا در دنیا و سه تا در آخرت ظاهر می شود؛ اما آثار دنیوی اینکه ، آبرو را می برد، روزی را کم می کند، مرگ و نیستی را نزدیک می کند. اما آثار اخروی آن عبارت است از سختی حساب ، غضب پروردگار و جاودانگی در آتش (جهنم).⁽¹⁰⁴⁾

زنا موجب فساد و اختلال نظام اجتماعی است . از این رو، در اسلام برای پیشگیری از آن قوانینی مقرر شده و احترام آن قوانین بر مسلمانان لازم شده است ، تا بدین وسیله خود را از مبتلا شدن به چنین گناه بزرگی مصون دارند. به عنوان نمونه ، حجاب را برای زنان ضروری شمرده ، نگاه به بیگانه و خلوت با او را تحریم کرده و حدود سختی برای زناکاران قرار داده است .

در این درس به بررسی (حدّ زنا) می پردازیم .

راههای اثبات زنا

زنا از دو راه ثابت می شود:

الف اقرار: اثبات زنا به واسطه اقرار شرایطی دارد که در زیر می آید:

1 - اقرار کننده بالغ ، عاقل ، مختار بوده و اقرار وی از روی قصد باشد.⁽¹⁰⁵⁾

2 - اقرار، صریح و آشکار باشد.

3 - چهار بار تکرار شود (و به کمتر از آن حد ثابت نمی شود).⁽¹⁰⁶⁾

ب - بیینه (شاهد): اثبات زنا به واسطه بیینه نیز دارای شرایط زیر است :

1 - شهود کمتر از چهار مرد یا سه مرد و دو زن نباشند.⁽¹⁰⁷⁾

2 - شهادت آنان صریح باشد.⁽¹⁰⁸⁾

3 - عادل باشند.⁽¹⁰⁹⁾

4 - گفته آنان با هم مطابق باشد.⁽¹¹⁰⁾

گفتنی است که اگر کسی به چیزی که موجب حدّ است اقرار کند، سپس توبه نماید، امام علیه السلام حق عفو یا اقامه حدّ بر او را دارد، و اگر (زناکار) قبل از قیام بیینه، توبه نماید، حدّ ساقط می شود، ولی اگر بعد از آن توبه کند ساقط نمی شود و امام (ع) حق عفو او را ندارد.⁽¹¹¹⁾

اقسام حدّ

1 - اعدام (قتل)؛ در مورد کسی که با محارم نسبی از قبیل مادر، دختر، خواهر و ... زنا کند و نیز کسی که زنی را مجبور به زنا کند.

2 - سنگسار کردن؛ در مورد زنا ی زن یا مرد همسر دار (محسن یا محصنه) با شخص عاقل و بالغ .

3 - تازیانه؛ در مورد مرد یا زن مجرد و نیز زن عاقل و بالغی که با طفلی زنا کند.

4 - تازیانه و سنگسار؛ کیفر پیرمرد و پیرزن همسر دار.

5 - تازیانه، تبعید و تراشیدن سر؛ در مورد زنا ی پکر.⁽¹¹²⁾

چگونگی اجرای حدّ

1 - هرگاه شخصی مستوجب چند نوع کیفر باشد، ابتدا حدّی جاری می شود که سبب فوت حدّ دیگر نشود اگر شلاق و سنگسار بر او جمع شده باشد، ابتدا شلاق زده می شود، سپس سنگسار می شود.⁽¹¹³⁾

2 - جهت سنگسار کردن، مرد را تا بالای کفل نه بیشتر و زن را تا نیمه بدن یعنی کمر و زیر سینه (در گودالی) دفن می کنند. بنابراین، اگر مرد یا زن از گودال فرار کنند، چنانچه زنا به واسطه بیینه ثابت شده باشد، برگردانده می شوند، ولی اگر به اقرار ثابت شده باشد دو صورت دارد:

الف- اگر بعد از خوردن سنگ گر چه یک سنگ فرار کنند، برگردانده نمی شوند.

ب - وگرنه باید برگردانده شوند.

ناگفته نماند که حکم مزبور درباره سنگسار کردن است، اما در مورد تازیانه، فرار نفعی ندارد، بلکه برگردانده می شوند و مطلقاً حدّ می خورند.⁽¹¹⁴⁾

3 - اگر زناکار محسن (همسر دار) اقرار به زنا کرده باشد، اول امام علیه السلام⁽¹¹⁵⁾ و سپس مردم او را سنگسار می کنند و اگر بیینه بر آن اقامه شود، اول بیینه سپس امام (ع) و پس از آن مردم او را سنگسار می کنند.⁽¹¹⁶⁾

4 - مرد زناکار در حال ایستاده و بدون لباس در حالی که عورتش پوشیده شده و زن به صورت نشسته و با لباس شلاق زده می شود.⁽¹¹⁷⁾

5 - برای حاکم سزاوار است به مردم اعلان کند که در اجرای حدّ حضور یابند، بلکه سزاوار است که به آنان امر کند، تا برای اجرای حدّ حضور یابند و احوط حضور گروهی از مؤمنان سه نفر یا بیشتر است.⁽¹¹⁸⁾

6 - هنگام سنگسار کردن، امام (ع) یا حاکم به او دستور می دهد که با آب سدر، سپس آب کافور و پس از آن با آب خالص، غسل میّت کند، کفن بپوشد و قبل از قتل او مانند حنوط میّت، حنوط شود، سپس سنگسار گردد. بعد از آن بر او نماز خوانده می شود و بدون غسل دادن، در قبرستان مسلمانان دفن می گردد.⁽¹¹⁹⁾

یادآوری: نیت غسل از جانب خود مجرم است، گر چه احتیاط آن است که حاکم نیز نیت غسل کند.⁽¹²⁰⁾

همجنس گرایی

یکی از روابط جنسی نامشروع که بشدت در اسلام مورد سرزنش قرار گرفته و از زشت ترین و پلیدترین راههای التذاذ جنسی شمرده می شود، (همجنس گرایی) یا (همجنس بازی) است که در فقه اسلامی از آن به (لواط) و (مساحقه) تعبیر می شود.

لواط

(لواط) در فقه اسلام و قوانین جزایی، اصطلاحی است که برای عمل شنیع همبستری مرد با مرد و جمع شدن آن دو با یکدیگر برای اطفای غریزه جنسی به کار می رود. لواط از جمله گناهان کبیره، بر خلاف اصول فطرت، بر باد دهنده نسل، فاسد کننده اجتماع، از زنا زشت تر و حدّ آن نیز از حدّ زنا شدیدتر است.

در زشتی لواط همین بس که قوم لوط همگی به جرم این عمل شنیع ، به بلای بزرگی دچار گشته به دوزخ رهسپار شدند و شهر ویرانشان ، مایه عبرت آیندگان شده .⁽¹²¹⁾ قرآن کریم در این باره می فرماید:

(وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ)⁽¹²²⁾

از آن قریه برای خردمندان عبرتی روشن بر جای گذاشتیم .

امام رضا(ع) درباره زشتی لواط فرمود:

(وَ اعْلَمُ أَنَّ حُرْمَةَ الدُّبْرِ اَعْظَمُ مِنْ حُرْمَةِ الْفَرْجِ لِأَنَّ اللَّهَ اَهْلَكَ اُمَّةً بِحُرْمَةِ الدُّبْرِ وَ لَمْ يُهْلِكْ اَحَدًا بِحُرْمَةِ الْفَرْجِ)⁽¹²³⁾

بدان که حرمت لواط از زنا بیشتر است ، زیرا خداوند قومی را (قوم لوط) به خاطر عمل لواط هلاک کرد، ولی کسی را برای زنا هلاک نکرد.

1- اثبات لواط:

از دو راه اثبات می شود:

اول : اقرار فاعل یا مفعول به چهار مرتبه .

دوم : شهادت چهار مرد بطور مشاهده ، در صورتی که شرایط قبول را دارا باشند.⁽¹²⁴⁾

1 - فاعل و مفعول هر دو بالغ ، عاقل و مختار باشند؛ حکم هر دو اعدام است .

2 - فاعل ، بالغ و عاقل و مفعول بچه باشد؛ حکم فاعل اعدام و حکم مفعول ، تاءدیب است .

3 - فاعل و مفعول هر دو بچه باشند؛ حکم هر دو تاءدیب است .

4 - فاعل ، بچه و مفعول ، بالغ باشد؛ فاعل تاءدیب شده و مفعول حدّ می خورد.⁽¹²⁵⁾

تذکر: در احکام یاد شده تفاوتی میان مسلمان و کافر و محسن و غیر محسن نیست .⁽¹²⁶⁾

1 - کشتن و گردن زدن با شمشیر

2 - بستن دست و پای مجرم و پرت کردن او از جای بلندی مانند کوه و غیر آن

3 - سوزانیدن با آتش

4 - سنگسار کردن

5 - و بنا بر قولی : خراب کردن دیواری روی او.

حاکم در کشتن (اعدام) شخص مجرم به جرم لواط اعم از فاعل و مفعول بین موارد مزبور مختیر است .⁽¹²⁷⁾

کسی که لواط کرده ، اگر قبل از قیام بیّنه ، توبه کند، حدّ ساقط می شود و اگر بعد از آن توبه کند، ساقط نمی شود، و چنانچه ثبوت آن به واسطه اقرار باشد، سپس توبه کند، امام علیه السلام و همچنین نایب او حق دارد، او را ببخشد یا حدّ بر وی اجرا کند.⁽¹²⁸⁾

مساحقه

یکی دیگر از انحرافات جنسی که در اسلام سخت سرزنش شده و از شدیدترین گناهان کبیره و بزرگترین محرّمات الهی شمرده شده ، (مساحقه) یعنی همبستر شدن زن با زن است .

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

(اَلْسُخْقُ فِي النِّسَاءِ بِمَنْزِلَةِ اللّٰوِاطِ فِي الرِّجَالِ ، فَمَنْ فَعَلَ ذٰلِكَ شَيْئًا فَاَقْتُلُوْهُم ا ثُمَّ اَقْتُلُوْهُم ا)⁽¹²⁹⁾

مساحقه در میان زنان مانند لواط در بین مردان است . هر کس چنین کاری کند آنها را بکشید، آنها را بکشید.

زنی از امام صادق علیه السلام درباره (سحق) پرسید. آن حضرت فرمود:

حدّش ، حدّ زناکار است . آن زن پرسید: آیا خداوند(از آن) در قرآن نام برده است ؟ امام فرمود: بلی . پرسید: در کجا از زنان مساحقه کننده نام برده شده است ؟ فرمود: آنها زنان (اصحاب رسّ)⁽¹³⁰⁾ هستند.⁽¹³¹⁾

1 - (سحق) همانند لواط با اقرار و بیّنه اثبات می شود و حدّ آن صد تازیانه است ، در صورتی که دو طرف بالغ ، عاقل و مختار باشند در اینجا فرقی بین محصنه بودن یا نبودن و نیز مسلمان یا کافر بودن نیست .⁽¹³²⁾

2 - اگر مساحقه تکرار شود، در صورتی که حدّ در خلال آنها واقع شده باشد، در مرتبه چهارم کشته می شود.⁽¹³³⁾

3 - حدّ مساحقه به وسیله توبه قبل از قیام بیّنه ، ساقط می گردد، ولی بعد از آن ساقط نمی شود. اگر مساحقه به اقرار ثابت شود، سپس توبه کند، امام علیه السلام و نیز نایب او در اجرای حدّ یا بخشش مختیر است ، همان طور که در لواط مختیر بود.⁽¹³⁴⁾

(قذف)⁽¹³⁵⁾ در اصطلاح فقهی عبارت است از نسبت زنا یا لواط به کسی دادن .

رواج تهمت و افترا در جامعه اسلامی باعث جریحه دار شدن عفت عمومی و لگه دار شدن نوامیس مردم می شود، حسن اعتماد را از میان مردم برمی دارد، بی تفاوتی را در جامعه حاکم می کند و در نتیجه روح حیوانی و غریزه شهوانی را تقویت می کند و... .
از این رو، اسلام با رواج تهمت، اشاعه فحشا و بیان زشتیها بویژه در مسائل ناموسی، سخت مخالف است. قرآن کریم کسانی را که به حریم عفت و عصمت دامنه‌های پاک احترام نمی گذارند، چنین تهدید می کند:

(إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ... (136)

برای کسانی که دوست دارند درباره مؤمنان تهمت زنا شایع شود، در دنیا و آخرت عذابی دردآور مهیاست.
در جای دیگر برای مبارزه با آن می فرماید:

(وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثُمَّ انْزِلُوا عَلَيْهِمْ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) (137)

به کسانی که زنان عقیف را به زنا متهم می کنند و چهار شاهد نمی آورند، هشتاد ضربه (شلاق) بزنید و از آن پس هرگز شهادتشان را نپذیرید که مردمی فاسقند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آن فرمود:

کسی که به مرد یا زن پاکدامنی نسبت زنا بدهد، خداوند کردار نیکش را از بین می برد و روز قیامت هفتاد هزار فرشته از پیش رو و پشت سر، او را تازیانه می زنند، سپس به آتش می اندازند. (138)

شرایط قذف، قذف کننده و قذف شده

1- به لفظ صریح یا ظاهری باشد. (139)

2- گوینده به معنای لفظی که به کار می برد، آگاه باشد. (140)

شرایط قذف کننده

1- بلوغ

2- عقل

3- اختیار

4- قصد (141)

شخص قذف شده، محصن بودن (142) (143)

1- دو مرتبه اقرار

2- شهادت دو شاهد عادل (144)

1- هشتاد ضربه شلاق است، اعم از اینکه گوینده مرد باشد یا زن.

2- شدت زدن در قذف کمتر از شدت آن در زناست.

3- برهنه نمی شود، بلکه روی لباس عادی اش زده می شود.

4- تمام تن او جز سر، صورت و عورت زده می شود. (145)

5- اگر حدّ به تکرار قذف، مکرر شود، احوط آن است که قذف کننده در مرتبه چهارم کشته شود. (146)

6- اگر دو نفر همدیگر را قذف کنند، حدّ ساقط می شود و هر دو تعزیری گردند. (147)

هر فحشی مانند (ای دپوث) یا هر تعریضی به آنچه که مواجه او، آن را کراهت دارد و در عرف و لغت او مفید قذف نمی باشد، به سبب آن تعزیر ثابت می شود نه حدّ مثل اینکه بگوید: (تو حرام زاده ای) یا (ای حرام زاده) یا (ای فرزند حیض)، (یا به همسرش بگوید: (تو را عذرا نیافتم)، یا بگوید: ای فاسق، ای فاجر، ای شارب الخمر و امثال اینها که موجب استخفاف دیگری است، در حالی که طرف، مستحق آن نمی باشد، گوینده مستحق تعزیر است نه حدّ و چنانچه مخاطب مستحق آن باشد، موجب چیزی نمی باشد. (148)

1- کسی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله العیاذ بالله ناسزا بگوید، بر شنونده آن واجب است که او را به قتل برساند، مادامی که خوفی بر خود، یا عرض خود، یا بر جان مؤمن، یا عرض او نباشد و با وجود این خوف، جایز نمی باشد، و اگر بر مال مورد توجه او یا بر مال مورد توجه برادر مسلمانش خوف باشد، ترک قتل او جایز است، و این بر اذن از امام علیه السلام یا نایب او توقف ندارد. (149)

همچنین است اگر یکی از ائمه (ع) را ناسزا بگوید و در ملحق کردن حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها به آنان وجهی است، بلکه اگر سبّ او به سبّ پیغمبر (ص) برگردد، بدون اشکال به قتل می رسد. (150)

2- هر کس ترک واجب کند، یا مرتکب حرام شود، امام علیه السلام و نایب او، حق تعزیر او را دارند، به شرطی که از گناهان کبیره باشد.⁽¹⁵¹⁾

مشروبات خوری

نکوهش شرابخوری در اسلام

شرابخوری یکی از گناهان کبیره است و قرآن کریم از آن به گناه بزرگ یاد کرده⁽¹⁵²⁾ و پیروان خویش را از آن برحذر داشته است، چنان که می فرماید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ⁽¹⁵³⁾ ای کسانی که ایمان آورده اید، شراب و قمار و بتها و گروبندی با تیرها پلیدی و کار شیطان است، از آن اجتناب کنید تا راستگار شوید. امام باقر علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره شراب، ده طایفه را لعنت کرده که عبارتند از: کارنده درخت، نگهبان آن، گیرنده آب انگور، نوشنده، ساقی، حمل کننده، تحویل گیرنده، خریدار، فروشنده و دریافت کننده پول آن.⁽¹⁵⁴⁾

پیامدهای شرابخوری

شرابخوری پیامدهای نامطلوبی در انسان دارد، او را از سعادت و خوشبختی محروم می سازد، آثار بدی در معده، روده ها، جگر، سلسله اعصاب، قلب و حواس انسان بر جای می گذارد، ضررهای اخلاقی فراوانی دارد، انواع جنایتها، خونریزیها، هتک حرمتها و ... را به دنبال دارد و در یک کلام، کلید و سرچشمه همه بدبهاست، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(جُمِعَ الشَّرُّ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ شُرْبُ الْخَمْرِ)⁽¹⁵⁵⁾
تمام بدبها در خانه ای جمع شده و کلید آن، شرابخوری قرار داده شده است.

در اینجا به دو پیامد مهم آن اشاره می کنیم:

1 فساد عقل: شرابخوری بیش از هر چیز دیگر موجب فساد عقل انسان می شود. حضرت علی علیه السلام فرمود:

(فَرَضَ اللَّهُ ... تَرَكَ شُرْبَ الْخَمْرِ تَخْصِي نَا لِلْعَقْلِ)⁽¹⁵⁶⁾

خداوند نیشامیدن شراب را برای محفوظ داشتن عقل (از فساد و تباهی) واجب کرده است.

2 اثر در نسل: شراب در نسل آدمی اثر نامطلوب به جای می گذارد. از این رو، در اسلام سفارش شده به شرابخوار زن ندهند، چنان که رسول خدا(ص) فرمود:

(شَارِبُ الْخَمْرِ ... لَا تَزَوَّجُوهُ إِذَا حَطَبَ)⁽¹⁵⁷⁾

هر گاه شرابخواری (از دختر شما) خواستگاری کرد، به او زن ندهید.

حد شرابخواری

حد شرابخواری، هشتاد ضربه شلاق است اعم از اینکه خورنده آن مرد باشد یا زن که بر کمر، دو کتف و بقیه بدن شخص شرابخوار زده می شود و از زدن به صورت، سر و عورتش خودداری می گردد.⁽¹⁵⁸⁾

کیفیت اجرای حد به شرح زیر است:

الف مرد را به حالت ایستاده و عریان (به استثناء عورت)، تازیانه می زنند.

ب زن را به صورت نشسته و با لباسهایش تازیانه می زنند.⁽¹⁵⁹⁾

گفتنی است که اگر کسی چند بار بطور مکرر، شراب بیاشامد، ولی در خلال آنها حد زده نشود، یک حد از همه آنها کفایت می کند و چنانچه دوبار بیاشامد و در بین آن حد بخورد، در مرتبه سوم به قتل می رسد و بعضی گفته اند: در مرتبه چهارم کشته می شود.⁽¹⁶⁰⁾

راه اثبات شرابخواری

1 اقرار در دو مرتبه

2 شهادت دو شاهد عادل⁽¹⁶¹⁾

در اقرار کننده، بلوغ، عقل، حریت، اختیار و قصد شرط است. در اقرار شرط است که مقرون به چیزی نشود که با آن احتمال جواز شربش باشد مانند اینکه بگوید: جهت مداوا⁽¹⁶²⁾

توبه شرابخوار

توبه شرابخوار چند صورت دارد:

1 اگر قبل از اقامه بیته، توبه کند، حد از او ساقط می شود.

2 اگر بعد از اقامه بیّنه ، توبه کند، حدّ ساقط نمی شود و بر او حدّ زده می شود.

3 اگر قبل از اقرار، توبه کند، حدّ ندارد.

4 اگر بعد از اقرار، توبه کند، بعید نیست که امام علیه السلام در اقامه حدّ و بخشش او، مخیر باشد و احوط آن است که حدّ اقامه شود.⁽¹⁶³⁾

سرقت

نکوهش دزدی

سرقت یا دزدی یکی دیگر از گناهان کبیره است که در اسلام ، سخت مورد نکوهش قرار گرفته و برای آن مجازات شدیدی مقرر شده است . به عنوان نمونه قرآن کریم می فرماید:

(وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمْ اجْزَاءً بِمَا كَسَبَ أَنْكَ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)⁽¹⁶⁴⁾

انگشتان دست مرد و زن دزد را به کیفرکاری که کرده اند، ببرد. این عقوبتی است از جانب خدا که او پیروزمند و حکیم است .

امام صادق علیه السلام درباره اثر نامطلوب دزدی فرمود:

چهار چیز است که به هر خانه ای داخل شود، آن را ویران می سازد و به برکت آباد نمی گردد (و آنها عبارتند از: شراب ، دزدی ، خیانت و زنا).⁽¹⁶⁵⁾

امام رضا علیه السلام نیز درباره دلیل حرمت دزدی فرمود:

... اگر دزدی حلال بود، موجب فساد اموال و قتل نفس می شد. چنانچه دزدی رواج یابد، موجب کشت و کشتار، نزاع ، کینه و حسد می شود و ترک تجارت

و صناعت و تعطیل شدن کارها را به دنبال می آورد... و دلیل قطع دست دزد برای این است که او بطور مستقیم با دست خود که بهترین و سودمندترین

اعضای اوست ، اشیا(ی مردم) را برداشته است . بنابراین ، قطع دست او به خاطر عقوبت او و مایه عبرت خلق است ، تا کسی دیگر به گرفتن اموال دیگران

بطور حرام رغبت نکند و ...⁽¹⁶⁶⁾

راههای اثبات سرقت

1 دو مرتبه اقرار

2 شهادت دو مرد عادل⁽¹⁶⁷⁾

گفتنی است که اگر یک مرتبه اقرار کند، دستش قطع نمی شود، ولی مال از او گرفته می شود و به شهادت زنها جداگانه یا با ضمیمه مردها و نیز به یک

شاهد و قسم ، قطع نمی شود.⁽¹⁶⁸⁾

در مورد اقرار کننده ، بلوغ ، عقل ، اختیار و قصد معتبر است .⁽¹⁶⁹⁾

شرایط وجوب حد

1 بلوغ

2 عقل

3 اختیار

4 عدم اضطرار

5 دزد محل نگهداری (مال) را بشکند یا پاره کند.

6 دزد، خودش یا به مشارکت دیگری کالا را از محل نگهداری آن خارج سازد.

7 دزد، پدر صاحب مال نباشد.

8 مال را بطور پنهانی و مخفیانه ربوده باشد.⁽¹⁷⁰⁾

کسانی که دستشان به خاطر دزدی قطع نمی شود

1 شخص امین ، اگر خیانت کند.

2 راهن ، اگر رهن را بدزدد.

3 موجر ، اگر عین استیجاری را بدزدد.⁽¹⁷¹⁾

4 اجیر ، از مال مستاءجر بردارد، در صورتی که او را امین قرار داده باشد.⁽¹⁷²⁾

5 هر یک از زن و شوهر، در صورتی که مال را در محل حفظ آن قرار نداده باشند.

6 مهمان ، در صورتی که مال را در محل حفظ خود قرار نداده باشند.⁽¹⁷³⁾

شرایط مال مسروقه

1 از نظر شرع مالیت داشته و مسلمان بتواند مالکش شود.

2 به حد نصاب رسیده باشد و حد نصاب آن ربع دینار طلای خالص سکه دار است. (174)

3 در (جرز) باشد مثل اینکه در جای قفل شده یا بسته ای باشد و ... (175)

ناگفته نماند که اگر از جیب انسان دزدی شود، دو صورت دارد:

الف- اگر مال دزدیده شده در حرز باشد، مثل اینکه در جیبی باشد که زیر لباس است یا سر جیبش به وسیله ای مانند زیپ بسته باشد، ظاهراً قطع ثابت است. همچنین است اگر جیب در درون لباس رویی باشد.

ب- اگر مال در جیبی که باز و روی لباس است باشد، دست سارق قطع نمی شود.

با این توضیح روشن می شود که معیار قطع دست این است که مال سرقت شده در جایی در بسته و محفوظ باشد. (176)

حد سرقت

پس از احراز شرایط و اثبات وقوع جرم، بر شخص دزد حد جاری می شود. چگونگی حد سرقت به شرح زیر است:

1- در مرتبه اول چهار انگشت از مفصل اصلی دست راست، قطع می شود.

2- در مرتبه دوم دزدی، پای چپش از زیر فوزک پا قطع می شود.

3- اگر برای سومین بار دزدی کند، به حبس ابد محکوم می شود، تا اینکه در همان زندان بمیرد و چنانچه فقیر باشد، مخارجش از بیت المال داده خواهد شد.

4- اگر بار چهارم، گرچه در زندان باشد دست به دزدی بزند، اعدام می شود. (177)

محاربه

(محاربه) و جنگ با مسلمانان یکی دیگر از گناهان کبیره است. قرآن مجید علاوه بر عقوبت دنیوی، وعده عذاب اخروی نیز بر آن داده و می فرماید:

زَاوَا الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ، ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (178)

کیفر کسانی که با خدا و پیغمبرش می جنگند و در زمین فساد می کنند، این است که کشته شوند، یا به دار آویخته گردند، یا دستها و پاهایشان برعکس بریده شود (مقداری از دست راست و پای چپ و برعکس)، یا تبعید شوند. این رسوایی آنها در دنیاست و در آخرت برای آنان عذابی بزرگ است.

محارب کیست؟

(محارب) کسی است که برای ترساندن مردم و به منظور خرابکاری در زمین، خشکی یا دریا، در شهر یا غیر شهر، در شب یا روز اسلحه (179) بکشد.

محارب بودن مشروط به این نیست که (شخص) از اهل ربه و کافران باشد، بلکه ممکن است مسلمان باشد و به این کارها دست بزند.

اگر کسی سلاح برگیرد، ولی فرد ضعیفی باشد، بدان گونه که وحشتی در دلها نمی آفریند، لیکن گاهی موجب ترس برخی اشخاص می شود، از محاربان شمرده می شود. (180)

امام باقر علیه السلام درباره محارب فرمود:

کسی که سلاح برگیرد و کسی را مجروح کند، در برابر جنایتی که کرده، قصاص می شود و تبعید می گردد و کسی که در شهری اسلحه بگیرد، مردم را بزند، فساد کند، باج بگیرد و یا سرقت کند، ولی قتل نکند، چنین کسی محارب است و به کیفر محاربان مجازات می شود و تصمیم گیری درباره او با امام علیه السلام است، اگر بخواهد او را می کشد، یا دار می زند یا دست و پایش را می برد... (181)

حد محارب

حاکم شرع مخیر است که یکی از چهار کیفر زیر را درباره محارب اجرا کند:

1- اعدام

2- به دار آویختن

3- بریدن دست راست و پای چپ یا به عکس

4- تبعید

بهترین است که حاکم، جنایت را ملاحظه نماید و کیفر مناسب را تعیین کند، به عنوان مثال، اگر کسی را کشته، او را بکشند، یا به دار بیاویزند، اگر به مال مردم تجاوز کرده، دست و پایش را ببرند و چنانچه با حمل سلاح تنها موجب ترس مردم

شده ، وی را از آن شهر تبعید کنند.⁽¹⁸²⁾

امام باقر و صادق علیهم السلام فرموده اند:

جزای محارب بقدر استحقاق اوست ؛ پس اگر مرتکب قتل شده ، کشته می شود، اگر قتل نفس کرده و مال هم گرفته ، حد او کشتن و به دار زدن است ، اگر مال مردم را گرفته و قتل نفس نکرده است ، سزایش بریدن یک دست و یک پای اوست بعکس یک دیگر و اگر فقط راه را ناامن کرده ، سزایش تبعید است . از آن شهر به شهر دیگر تبعید می شود تا توبه کند.⁽¹⁸³⁾

کیفیت اجرای حد محارب

1 - محارب را زنده به دار می زنند - و نباید وی را بیشتر از سه روز روی دار نگاه دارند - سپس پایین آورده می شود؛ پس اگر مرده باشد غسل و کفن شده ، بر او نماز خوانده می شود و دفن می گردد و اگر زنده باشد (در آن اختلاف کرده اند)؛ بعضی گفته اند که در قتل او تسریع می شود، ولی این مشکل است ، البته ممکن است گفته شود که طوری به دار آویخته شود که به سبب آن ، بمیرد، ولی این هم خالی از اشکال نیست .⁽¹⁸⁴⁾

2 - وقتی محارب را به شهر دیگری تبعید کردند، والی به هر شهری که وی را فرستاده اند، می نویسد که مردم از غذا خوردن ، معاشرت ، خرید و فروش ، ازدواج و مشورت با وی خودداری کنند و احوط این است که مدت تبعید او کمتر از یک سال نباشد، هرچند که توبه کند. در صورتی که توبه نکند، مدت تبعید ادامه می یابد تا توبه کند ...⁽¹⁸⁵⁾

3 - برای بریدن دست و پای محارب ، لازم نیست که سرقت کرده باشد... بلکه امام نسبت به کسی که حمله مسلحانه کرده ، اختیار دارد که دست و پایش را قطع کند و احوط این است که ابتدا دست راست و بعد پای چپ را ببرند.⁽¹⁸⁶⁾

توبه محارب

- 1 - اگر قبل از دستگیری او، توبه کند، حد ساقط می شود، ولی حقوق الناس از قبیل قتل ، مجروح کردن ، (دزدیدن) مال ، ساقط نمی شود (یعنی قصاص جنایتی که کرده از قبیل قتل ، جرح یا اتلاف مال به عنوان حق الناس باقی است).
- 2 - اگر پس از دستگیری توبه کند، حد هم ساقط نمی شود.⁽¹⁸⁷⁾

ارتداد

(ارتداد) و (رده) بازگشتن به راهی است که از آن راه آمده ، لکن (رده) اختصاص به کفر دارد و در مورد دیگر استعمال نمی شود، ولی ارتداد در مورد کفر و غیر آن به کار می رود،⁽¹⁸⁸⁾ چنان که در قرآن کریم آیه : (إِنَّ الَّذِي نَارْتَدُّوا عَلٰى أَدْبِ اِرْهِمِ ...) ⁽¹⁸⁹⁾ در بازگشتن از اسلام به کفر و آیه : (... فَأَرْتَدُّا عَلٰى آثِ اِرْهِمِ ا ...) ⁽¹⁹⁰⁾ در غیر بازگشت به کفر، به کار رفته است . از این رو، هرگاه کلمه ارتداد در مورد عقیده دینی به کار رود، منظور از آن بازگشت به کفر است و مرتد به کسی گفته می شود که از اسلام به کفر برگردد، چنان که قرآن کریم می فرماید: (وَ مَنْ يَّرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِي نِه فَيَمُتْ وَ هُوَ كَ اِفِرِّ فَاُولٰٓئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ...) ⁽¹⁹¹⁾ از میان شما آنها که از دین خود باز گردند و کافر بمیرند، اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شده و جاودانه در جهنم باشند.

اقسام مرتد

(مرتد) بر دو قسم است :

1 - فطری

2 - ملى

(مرتد فطری) کسی است که یکی از پدر و مادرش در حال انعقاد نطفه اش مسلمان بوده و بعد از بلوغ اظهار اسلام کرده و آن گاه از اسلام خارج شود.

(مرتد ملى) کسی است که پدر و مادرش در حال انعقاد نطفه وی کافر بوده و بعد از بلوغ اظهار کفر کرده و کافر اصلی شده ، سپس اسلام آورده و پس از آن به کفر برگردد، مانند کسی که در اصل مسیحی بوده و مسلمان شده و سپس به مسیحیت برگردد.⁽¹⁹²⁾

شرایط حکم به ارتداد:

1 - بلوغ

2 - عقل

3 - اختیار

4 - قصد

بنابراین، ارتداد بچه - اگرچه نزدیک بلوغش باشد - دیوانه در حال دیوانگی، شخص مکره و نیز آنچه که بدون قصد واقع می شود، اعتبار ندارد. (193)

احکام ارتداد

پیش از بیان احکام ارتداد به یک حدیث در این باره توجه کنید:

محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام درباره مرتد پرسیدم آن حضرت فرمود:

هرکس از اسلام روگردان شود و بعد از اسلام آوردن، به آنچه بر محمد صلی اله علیه و آله نازل گردیده، کافر شود، توبه او پذیرفته نیست، کشتن او واجب است، زنش بر او حرام می گردد و مال او میان فرزندانش تقسیم می شود. (194) اینک توضیح برخی از احکام مرتد فطری و ملی:

1 - ارتداد با شهادت دو عادل و نیز اقرار ثابت می شود و احوط دومرتبه اقرار است و با شهادت زنها - جداگانه یا با ضمیمه مرد - ثابت نمی شود. (195)

2 - مرتد فطری به حسب ظاهر، اسلامش قبول نمی شود و حکمش به شرح زیر است:

الف - اگر مرد باشد، کشته می شود.

ب - اگر زن باشد، کشته نمی شود، بلکه به حبس ابد محکوم می شود، در اوقات نمازها او را کتک می زنند، در معیشت بر او تنگ گرفته می شود و توبه اش پذیرفته است. بنابراین، اگر توبه نماید از زندان آزاد می شود. (196)

3 - مرتد ملی توبه داده می شود، اگر نپذیرفت، به قتل می رسد و احوط این است که برای توبه سه روز به وی مهلت دهند و در صورت امتناع، روز چهارم او را اعدام کنند. (197)

4 - فرزند مسلمانی که مرتد شده - اعم از فطری و ملی - قبل از ارتداد پدر، مسلمان محسوب می شود. بنابراین اگر فرزند بالغ شد و کفر را برگزید، از وی خواسته می شود که توبه کند (و به اسلام برگردد) وگرنه اعدام می شود. (198)

5 - اگر مرتد ملی توبه کند و کسی به اعتقاد اینکه بر ارتدادش باقی است، او را بکشد، بعضی گفته اند: قصاص می شود، ولی اقوا عدم قصاص است ولی باید از مالش دیه بدهد. (199)

حقوق اقلیتها

(اقلیت مذهبی) گروهی اندک از مردم یک کشور یا یک شهر را گویند که پیرو دین یا کیشی مخالف عموم مردم آن شهر یا کشور باشند. (200)

در کشور اسلامی، اقلیتهای مذهبی و غیر مسلمان از قبیل یهودی، مسیحی و مجوسی (آتش پرستان) می توانند با شرایط خاصی به ملت مسلمان ملحق گشته و طی یک قرارداد دو جانبه به نام (ذمه) با آنان متحد شده و ملت واحدی را تشکیل بدهند و در پناه اسلام و حکومت اسلامی از آزادی، امنیت و حقوق مخصوصی به خود برخوردار شوند.

امام خمینی قدس سره می فرماید:

(تمام اقلیتهای مذهبی در حکومت اسلامی، می توانند به کلیه فرایض مذهبی خود آزادانه عمل نمایند و حکومت اسلامی موظف است از حقوق آنان به بهترین وجه حفاظت کند). (201)

اهل ذمه

(اهل ذمه) کسانی را گویند که در پناه و حمایت اسلام به سر می برند، از قبیل: یهودیها، مسیحیها، و زرتشتیها.

پیروان مذبههای سه گانه (یهود، مسیحیت و زرتشتی) چنانچه به شرایط ذمه که خواهد آمد، ملتزم و متعهد گردند، دینشان به رسمیت شناخته می شود و از آنان مبلغی به عنوان جزیه پذیرفته می شود. (202)

1- در جزیه اندازه خاص نیست و حدی ندارد، بلکه اندازه آن به نظر والی بستگی دارد که طبق آنچه از مصالح، مکانها، زمانها و مقتضیات احوال، صلاح می بیند، انجام دهد. (203)

2- والی می تواند این مالیات را به یکی از صورتهای زیر قرار دهد:

الف- بطور سرانه

ب- بر زمینها

ج- بر هر دوی آنها

د- بلکه بر گله ها و چهارپایان

ه- درختان

و- مستفلات ، هر طور که مصلحت بدانند.⁽²⁰⁴⁾

3- بهتر است اندازه جریمه در قرارداد ذمه معلوم نشود و به نظر امام علیه السلام واگذار گردد، تا آنکه حقارت و ذلت (که در قرآن ذکر شده) بر آنان تحقق یابد.⁽²⁰⁵⁾

4- اگر اندازه آن معلوم نشود و به نظر امام (ع) قرار داده شود، می تواند هر طور، هر مقدار و به هر چیزی که می خواهد قرار بگذارد.⁽²⁰⁶⁾

5- اگر اندازه جزیه در قرارداد ذمه معلوم شود، باید طبق همان عمل شود، به عنوان مثال :

الف- چنانچه در قرارداد، جزیه را سرانه قرار دهد، بعد از آن گرفتن چیزی از زمینهای آنها و غیر آنها جایز نیست .

ب- اگر بر زمینها قرار دهد، بعد از آن قرار دادن بر سرها جایز نیست .

ج- اگر بر هر دوی آنها قرار دهد، نقل به یکی از آنها جایز نیست و ...⁽²⁰⁷⁾

6- جزیه مانند زکات و خراج ، هر ساله گرفته می شود و ظاهر آن است که شرط کردن بر آنها که اول ، آخر یا وسط سال ادا نمایند، جایز است و اگر مطلق گذاشته شود ظاهراً در آخر سال واجب است.⁽²⁰⁸⁾

1- پذیرفتن جزیه طبق نظر امام (ع) یا والی مسلمانان

2- انجام ندادن کار منافی با امنیت ، مانند تصمیم جنگ با مسلمانان

3- تظاهر نکردن به منکرات نزد ما⁽²⁰⁹⁾

4- قبول احکام مسلمانان از قبیل ادای حق، ترک محرمات و اجرای حدود الهی

5- آزار نرساندن به مسلمانان ، مانند دزدی اموالشان و جاسوسی

6- نساختن کنیسه و نواختن ناقوس⁽²¹⁰⁾

1- قرارداد ذمه در زمان حضور به دست امام علیه السلام و در زمان غیبت به دست نایب امام است.⁽²¹¹⁾

2- اهل ذمه در صورت ارتکاب جنایت طبق قانون اسلام حد زده می شوند، یا تعزیر می گردند.⁽²¹²⁾

3- ابتدا کردن سلام به ذمی مکروه است و بعضی گفته اند حرام است و این احوط است . اگر ذمی ابتدا سلام کند، سزاوار است که در جوابش به (علیک) اکتفا شود ... و سزاوار است که در وقت ملاقاتشان بگوید:

(السَّلَامُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى).⁽²¹³⁾

چنانچه اهل ذمه مرتکب عمل غیر مجاز در شریعت اسلام که در شریعت آنها جایز است شوند، دو صورت دارد:

الف- تظاهر نکنند و علنی آن را انجام ندهند، مورد اعتراض قرار نمی گیرند.

ب- در صورت تظاهر و انجام علنی آن ، چنانچه آن عمل موجب حد یا تعزیر باشد، طبق قانون اسلام حکم خواهد شد.⁽²¹⁴⁾

5- کافران اعم از ذمی و غیر ذمی حق ندارد به تبلیغ مذهب و نشر کتابهای خود در کشورهای اسلامی بپردازند و یا مسلمانان و فرزندان آنان را به مذهب خود دعوت کنند و بر مسلمانان است که خود و فرزندانشان از کتابها و مجالس آنان احتراز جویند.⁽²¹⁵⁾

منابع و مأخذ

قرآن کریم .

نهج البلاغه .

الاحکام السلطانیه ، ماوردی .

بحارالانوار ، مجلسی (ره) ، اسلامیه .

تحریرالوسیله ، امام خمینی (ره) ، چاپ نجف .

ترجمه و شریح نهج البلاغه ، مصطفی زمانی ، پیام اسلام .

التشريع الجنایی الاسلامی ، عبدالقادر عوده ، انتشارات بعثت .

شرح لمعه ، شهید ثانی (ره) ، چاپ سنگی .

صحیفه نور ، وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی .

قاموس قرآن ، سید علی اکبر قرشی .

قضا و قضاوت در اسلام ، انتشارات المهدی .

کتاب البیع ، امام خمینی (ره) ، اسماعیلیان .

لسان العرب ، بیروت .
لغت نامه دهخدا ، چاپ دانشگاه تهران .
المستصفی ، غزالی ، چاپ مصر .
مفردات ، راغب اصفهانی ، بیروت .
مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام ، علیرضا فیض ، وزارت ارشاداسلامی .
وسائل الشیعه ، شیخ حرّ عاملی ، بیروت .

ضرورت اجرای حقوق جزایی

اجرای حقوق جزایی اسلام در جامعه یکی از ضروری ترین مسائل اجتماعی اسلام است . هیچ اجتماعی بدون آن از امنیت جانی ، مالی ، عقیدتی ، ناموسی و آبرویی برخوردار نخواهد بود. از این رو، مجازات افراد جنایتکار، بریدن دست دزد در صورت اجتماع شرایط، اجرای حدّ بر کسی که عفت و اخلاق عمومی جامعه را با کارهای نامشروع لگّه دار کرده و ... موجب مصون ماندن جامعه از گزند بزهکاران و پاکسازی و حیات اجتماعی است ، چنان که در روایات اسلامی اجرای حدود و قوانین الهی در جهت پاکیزگی محیط اجتماعی با بارش بارانهای مداوم در پاکسازی محیط طبیعی تشبیه شده و حتی سودمندتر از آن شمرده شده است . رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

(إِقَامُ حُدِّ خَيْرٌ مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا) (5)

اقامه حدی از حدود الهی از چهل روز باران بهتر است .

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز در ذیل آیه (يُخَيِّبُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) (6) فرمود:

منظور از احیای زمین در این آیه ، احیا با نزول باران نیست ، بلکه منظور این است که خداوند تعالی مردانی را بر می انگیزد که عدالت (دادگری) را احیا می کنند و در نتیجه زمین با احیای عدل ، جان می گیرد و زنده می شود و اقامه حد در زمین از باران چهل روز سودمندتر است . (7)

انواع جرایم

جرایم (گناهان) در اسلام عبارت است از کارهایی که از نظر شرع ، ممنوع (حرام) بوده و خداوند (انسان را) به واسطه حد یا تعزیر از (انجام) آن باز می دارد. (8)

جرایم از جهات مختلف به اقسام متنوعی تقسیم می شود. (9) یکی از آنها تقسیم جرم از نظر سنگینی و سبکی آن است . جرایم از این نظر به سه قسم تقسیم می شود:

1- جرمهای موجب حدّ ؛ مانند زنا، لواط، مساحقه ، قذف ، شرابخواری و

2- جرمهای موجب قصاص یا دیه از قبیل قتل عمد، شبه عمد و خطایی و همچنین جراحتهای عمدی ، شبه عمد و خطایی .

3- جرمهای موجب تعزیر؛ هر گناه و معصیتی که کیفر معینی از قبیل حد، قصاص یا دیه نداشته باشد در قلمرو کیفرهای تعزیری قرار می گیرد. در این زمینه ، امام خمینی قدس سره می نویسد:

(تعزیر کیفری است که شامل همه جرایم می شود. هرکس یکی از واجبات را ترک کند، یا حرامی را مرتکب شود بر امام علیه السلام یا نایب امام است که او را به کیفر تعزیر برساند، به شرط آنکه (آن فعل یا ترک فعل) از گناهان کبیره باشد. تعزیر سبکتر از حد است و با نظر حاکم (شرع و ولیّ فقیه) معین می شود. (10)

انواع کیفرها

باتوجه به توضیحاتی که در بحث انواع جرایم ذکر شد، انواع کیفرها نیز روشن می شود؛ به عبارت دیگر، کیفرهای اسلامی طبق بیان حضرت امام (ره) در تحریرالوسیله عبارتند از:

1- حدود و تعزیرات که بحث آن در دوره گذشته (کد 131/3) بیان شد.

2- قصاص

3- دیات

در درسهای آینده به بحث درباره دو بخش اخیر از حقوق جزایی اسلام خواهیم پرداخت .

قصاص (1)

به بازخواست و مجازات جانی در برابر جنایتهایی چون قتل ، قطع عضو و ضرب و جرح ، قصاص گویند. (11)

اسلام، قصاص را تشریح کرده تا عدالت برپا گردد و از تجاوز و هرج و مرج و کشت و کشتار جلوگیری به عمل آید. اجرای قصاص (اسلامی) امنیت جامعه را تضمین می کند و مایه حیات و بقای آن می شود و ریشه خونریزی و تباهی را چنان که در جاهلیت و در سایر ملتها نمونه های اسف انگیزی داشته است خشک و نابود می سازد؛ در عین حال، در پرتو اجرای قصاص جلوی تعدی و ستم به افراد جامعه گرفته می شود و احساسات جریحه یافته جامعه، التیام پیدا می کند.

اسلام به جنبه خصوصی این حکم، عنایت بیشتری دارد، بدین جهت کیفر قصاص را به عنوان (حقّ الناس) تشریح کرده و آن را به اولیای مقتول یا شخص جنایت دیده (درمورد جراحات عمومی) عطا کرده، تا تسلی بخش آلام روحی و مصایب آنان گردد.

قرآن کریم درباره اهمیت قصاص می فرماید:

(وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا اُولِي الالْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)⁽¹²⁾

ای خردمندان! حکم قصاص برای حفظ حیات شماست تا شاید پرهیزگار شوید.

موجبات قصاص

1- قتل نفس

2- نقص عضو و جراحت⁽¹³⁾

اینک به توضیح این دو مورد می پردازیم:

1- قتل نفس

نکوهش قتل نفس در اسلام

بناحق کشتن افراد بی گناه، از جمله گناهان کبیره شمرده شده است و قرآن کریم از آن نهی کرده، به پیروانش چنین سفارش می کند:

(وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ...) ⁽¹⁴⁾

کسی را که خدا کشتنش را حرام کرده، نکشید، مگر به حق.

در جای دیگر قتل ناحق را مورد نکوهش قرار داده، می فرماید:

(وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ لَدَا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا)⁽¹⁵⁾

هرکس مؤمنی را بعمد بکشد، کیفر او جهنم است که در آن همواره خواهد بود و خدا بر او خشم گیرد و لعنتش کند و برایش عذابی بزرگ آماده سازد.

از اینجا روشن می شود که در اسلام مسأله خون مردم از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده، باید درباره آن احتیاط شود و از ریختن خون افراد بی گناه پرهیز

گردد. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

(أَوْلَمَا يَحْكُمُ اللَّهُ فِي هَيَوْمِ الْقِيَامِ الدِّمَاءُ ...) ⁽¹⁶⁾

اولین چیزی که خداوند در روز قیامت درباره اش حکم می کند (مسأله خونها)ی مردم است.

موجب قصاص قتل نفس

موجب قصاص نفس، از بین بردن جان انسان بی گناه از روی عمد است (طبق شرایطی که خواهد آمد).⁽¹⁷⁾ قصاص نفس درموردی ثابت می شود که

شخص، انسان بی گناهی را (نه از روی قصاص و نه در مقام دفاع) بطور عمد بکشد.

(قتل عمد) آن است که انسان کاری را به قصد کشتن انجام دهد، اگرچه وسیله ای را که به کار می برد، بندرت سبب قتل می شود، یا کاری را که انجام

می دهد غالباً کشنده باشد، اگرچه قصد کشتن نداشته باشد تفصیل اقسام سه گانه قتل در (دیات) خواهد آمد.⁽¹⁸⁾

قتل عمد گاهی بطور مستقیم (مباشری) است، مانند بریدن سر کسی و خفه کردن او بادست، زدن و کشتن کسی با کارد و شمشیر و ... و گاهی نیز غیر

مستقیم (سببی) است، مانند اینکه کسی را زیر آب فرو برد و از بیرون آمدنش جلوگیری کند تا بمیرد، یا طناب به گردن کسی پیچیده و از آن برندارد، تا

منجر به مرگش شود و ... که در هر دو صورت موجب قصاص می شود.⁽¹⁹⁾

اجبار در قتل

اجبار در قتل، یا دستور به کشتن دیگری مجوز قتل نیست. بنابراین، هرگاه اجبار کننده به زور و تهدید شخص عاقل و بالغی را وادار به کشتن دیگری

کند، یا دستور به کشتنش بدهد، قاتل قصاص می شود و اجبار کننده و دستور دهنده به حبس ابد محکوم می گردد.⁽²⁰⁾

شرکت در قتل

الف- شرکت در قتل در موارد زیر تحقق پیدا می کند:

- 1- هریک از آنها چیزی را انجام دهد که اگر به تنهایی بود، او را می کشت ، مثل اینکه همه ، او را گرفته و در آتش ، دریا یا از بالا به پایین بیندازند، یا جراحاتی بر او واردکنند که اگر هریک از آنها به تنهایی بود، کشته می بود.
- 2- شرکت در سرایت در صورت قصد جنایت ؛اگر عده ای بر او اجتماع کنند، آنگاه هرکدام از آنها او را به صورتی مجروح کنند که اگر به تنهایی بود، نمی کشت ، لیکن همه جراحاتها سرایت کنند و منجر به مرگ او گردد. در هر صورت قصاص می شوند.⁽²¹⁾
- ب- اگر دو نفر و بیشتر در قتل یک نفر شریک باشند از آنها قصاص می شود؛ در صورتی که ولی، آن را بخواهد. آنگاه آنچه که از دیه مقتول اضافه باشد به آنها بدهد.⁽²²⁾ مثال :

- 1- اگر دو نفر او را بکشند و ولی ، قصاص را بخواهد، به هرکدام آنها نصف دیه قتل داده می شود.
- 2- اگر سه نفر باشند برای هریک از آنها دو ثلث دیه پرداخت می کند و ...⁽²³⁾
- 3- اگر دو زن در کشتن یک مرد شریک باشند، هر دو بدون دیه قصاص می شوند.⁽²⁴⁾
- 4- اگر یک مرد و یک زن در کشتن مردی شرکت داشته باشند، بر هریک از آنها نصف دیه است و در صورت قصاص باید نصف دیه را به مرد بپردازد و به زن چیزی تعلق نمی گیرد.⁽²⁵⁾

قصاص (2)

شرایط قصاص نفس

- 1- برابری در آزادی
- 2- برابری در دین
- شرایط قصاص نفس 3 نبودن رابطه پدری و فرزندی
- عبارتند از 4 عقل
- 5- بلوغ
- 6- محترم بودن خون مقتول
- اینک توضیح شرایط مزبور:
- 1- برابری در آزادی و بردگی ، شرط اول قصاص نفس است . براساس این شرط:
- الف- مرد آزاد در مقابل مرد آزاد کشته می شود.
- ب- مرد آزاد در مقابل زن آزاد کشته می شود، لیکن با پرداخت تفاوت (نصف دیه مرد آزاد).
- ج- زن آزاد در مقابل زن آزاد کشته می شود.
- د- زن آزاد در مقابل مرد آزاد کشته می شود، لیکن از ولی زن یا ترکه او زیادی دیه مرد گرفته نمی شود.⁽²⁶⁾
- 2- طبق شرط دوم (برابری در دین)، مسلمان در مقابل مسلمان و کافر در مقابل کافر قصاص می شود. بنابراین ، مسلمان در صورتی که عادت به کشتن کفار نداشته باشد، در مقابل کشتن آنان کشته نمی شود، ازاین رو ، اگر کافر ذمی یا معاهد را که کشتنشان حرام است ، بکشد، برای قتل او تعزیر می شود و دیه ذمی را هم باید بپردازد.⁽²⁷⁾
- چنانچه کافر ذمی مسلمانی را از روی عمد بکشد، قاتل همراه مالش به اولیای مقتول تحویل داده می شود و آنها بین کشتن یا برده گرفتن او اختیار دارند.⁽²⁸⁾
- 3- طبق شرط سوم (نبودن رابطه پدری و فرزندی)، قاتل باید پدر مقتول نباشد. بنابراین :
- الف- پدر در مقابل کشتن پسرش کشته نمی شود، بلکه باید دیه اش را به ورثه غیر خودش بپردازد.
- ب- فرزند در مقابل کشتن پدرش ، به قتل می رسد.
- ج- مادر به کشتن فرزندش و فرزند به کشتن مادرش ، کشته می شود.⁽²⁹⁾
- 4- طبق شرط چهارم (عقل) قاتل دیوانه در مقابل کشتن شخص عاقل یا دیوانه کشته نمی شود و دیه مقتول برعهده عاقله ⁽³⁰⁾ قاتل است .⁽³¹⁾
- 5- طبق شرط پنجم (بلوغ)، بچه در مقابل کشتن بچه و بالغ به قتل نمی رسد هرچند به ده سال سن یا پنج و جب قد رسیده باشد بلکه دیه مقتول برعهده عاقله قاتل می باشد.⁽³²⁾
- 6- طبق شرط ششم (محترم بودن خون مقتول):
 - الف قاتل در مقابل کشتن شخص مهذورالدم (که خونش احترام ندارد) مانند دشنام دهنده پیغمبر صلی الله علیه و آله کشته نمی شود.

ب- همچنین در مقابل کسی که بحق او را کشته ، قصاص نمی شود، مانند قصاص و قتل دفاعی.⁽³³⁾

راههای ثبوت قصاص نفس

راههای ثبوت قصاص نفس 1 اقرار خود مجرم به قتل

عبارتند از 2 شاهد(بینه)

3- قسامه

اینک توضیح موارد مزبور :

1- در موارد اقرار:

الف- یک مرتبه اقرار کافی است .

ب- در اقرار کننده بلوغ ، عقل ، اختیار، قصد و آزادی شرط است.⁽³⁴⁾

2- در مورد شاهد (بینه):

الف- قصاص به شهادت دو شاهد عادل ثابت می شود.

ب- شهادت زنها به تنهایی یا به ضمیمه مردها اعتبار ندارد.

ج- شهادت باید صریح یا مانند آن باشد(و در صورت اجمال و وجود احتمال در آن ، پذیرفته نمی شود) مثل اینکه بگوید: (مقتول را با شمشیر کشت) یا

(او را با شمشیر زد، سپس مرد) یا (خونش را ریخت ، پس از آن مرد).

د- شهادت گواهان باید بریک موضوع و یک وصف وارد شود. بنابراین ، اگر یکی شهادت دهد که او را صبح کشت ، دیگری بگوید: شب کشت ، یا یکی بگوید:

با سم کشت و دیگری بگوید: با شمشیر کشت یا یکی بگوید: در بازار کشت و دومی بگوید: در مسجد کشت ، شهادت آنها پذیرفته نمی شود.⁽³⁵⁾

3- (قسامه) عبارت است از سوگندهایی که بر اولیای مقتول ، هنگام ادعا کردن خون او، تقسیم می شود.⁽³⁶⁾

این قسمهای متعدد، در صورتی است که قتلی اتفاق افتد، قاتل معلوم نباشد و ولی خون ادعا کند که فلان شخص ، قاتل است و دلایل ومدارک ظنی نزد

حاکم بر صدق ادعای او اقامه شود مانند شاهد واحد یا دوشاهدی که واجد همه شرایط قبول نیستند، یا پیدا شدن علائم و وسائل جرم و ...⁽³⁷⁾

تعداد قسم در قتل عمد پنجاه و در قتل خطا و شبه آن بیست و پنج قسم است.⁽³⁸⁾

قصاص (3)

2- نقص عضو و جراحت

یکی دیگر از موجبات قصاص از نظر اسلام ، نقص عضو و جراحت است ، چنان که قرآن کریم می فرماید:

(وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِي هَآءِ اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْاَنْفَ بِالْاَنْفِ وَ الْاُذُنَ بِالْاُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ ...) ⁽³⁹⁾

بر آنها(بنی اسرائیل) در آن (تورات) مقرر داشتیم که جان در مقابل جان ، چشم در مقابل چشم ، بینی در مقابل بینی ، گوش در مقابل گوش و دندان در

مقابل دندان ، می باشد و هر زخمی قصاص دارد.

موجب قصاص نقص عضو

موجب قصاص نقص عضو مانند قصاص قتل نفس است و آن جنایت عمدی است . اگر کسی دست به جنایتی زند که غالباً موجب تلف شدن عضوی از

اعضای بدن دیگری گردد، جنایت عمدی مجسوب می شود، خواه قصد ناقص کردن وی را داشته یا نداشته باشد، همچنین اگر به قصد ناقص کردن وی

مرتکب جنایتی گردد که غالباً موجب تلف شدن عضو نمی گردد.⁽⁴⁰⁾

شرایط قصاص نقص عضو

1- شرطی که در قصاص نفس بود، اینجا هم معتبر است⁽⁴¹⁾

2- برابری اعضا در سالم بودن

شرایط قصاص نقص عضو 3 برابری اعضا در اصلی بودن

عبارتند از 4 برابری محل اعضای مجروح یا بریده شده

5- قصاص موجب تلف جانی یا عضو دیگر نباشد.

6- قصاص بیشتر از اندازه جنایت نشود.

اینک توضیح موارد مزبور:

1- عضو مورد قصاص و عضو ناقص شده از نظر سالم بودن یا معیوب بودن باید یکسان باشد. بنابراین ، دست صحیح را به جای دست شل قصاص نمی

کنند، ولی دست معیوب را می توان به جای دست سالم قصاص کرد.⁽⁴²⁾

2- محل عضو در صورت موجود بودن باید یکسان باشد. بنابراین ، دست راست را در برابر دست راست و دست چپ را عوض دست چپ قطع می کنند؛ مگر دست راست یا چپ نداشته باشد که دست موجود قصاص می شود.⁽⁴³⁾

3- عضو اصلی در مقابل عضو زاید، اگرچه محلشان یکی باشد، بریده نمی شود. همچنین عضو زاید در مقابل عضو اصلی در صورت مختلف بودن محلشان بریده نمی شود و اصلی در برابر اصلی در صورت یکی بودن محل و زیادی در مقابل زیادی در صورت یکی بودن محل بریده می شود.⁽⁴⁴⁾

4- قصاص نباید موجب تلف جانی یا عضو دیگر گردد، پس هرگاه قصاص عضو یا جراحت موجب تلف جنایتکار یا بیشتر از اندازه جنایت گردد، باید دیه پرداخت شود.⁽⁴⁵⁾

کیفیت اجرای قصاص عضو و جراحت

قصاص باید با آهن تیز و غیر مسمومی که برای قصاص مناسب است ، باشد و عذاب جسمانی بیشتر از آنچه که او را عذاب داده ، جایز نیست . پس اگر چشم او را با وسیله ای درآورده که در کندن و بیرون آوردن آن آسان بوده ، درآوردن آن با وسیله ای که عقوبت آن بیشتر است ، جایز نمی باشد.⁽⁴⁶⁾ اینک به نمونه هایی از قصاص در اعضا اشاره می کنیم :

1- قصاص گوش : گوش راست به راست و گوش چپ به چپ قصاص می شود.⁽⁴⁷⁾ چنانچه گوش کسی را قطع کنند و این باعث از بین رفتن شنوایی وی شود، دو جنایت محسوب می شود.⁽⁴⁸⁾

2- قصاص چشم : قصاص در چشم ثابت است و با مساوی بودن محل ، قصاص می شود، پس چشم راست در مقابل چشم چپ و همچنین برعکس درآورده نمی شود.⁽⁴⁹⁾ اگر کسی بدون آسیب به حدقه چشم ، بینایی چشم کسی را از بین ببرد، فقط بینایی چشم جنایتکار قصاص می شود و چنانچه از بین بردن بینایی چشم ممکن نباشد، مگر به واقع ساختن جنایت دیگری مانند درآوردن چشم و مثل آن قصاص ساقط می شود و دیه برآوست.⁽⁵⁰⁾

3- قصاص بینی : در بینی قصاص است ؛ و بینی شامه دار به بینی ای که آن را ندارد، قصاص می شود.⁽⁵¹⁾ اگر قسمتی از بینی را قطع کند، آنچه که قطع شده نسبت به اصل آن اندازه گیری می شود و به حساب آن از شخص جانی قصاص می شود.⁽⁵²⁾

4- قصاص زبان و لب : لب در مقابل لب در صورت برابر بودن محل ، قصاص می شود؛ پس لب بالا به بالا و لب پایین به پایین ، قصاص می شود.⁽⁵³⁾ قصاص در زبان و بعضی از آن در مقابل بعضی از آن به شرط تساوی در نطق ، ثابت می شود.⁽⁵⁴⁾

5- قصاص دندان : در دندان به شرط مساوی بودن محل ، قصاص است . بنابراین دندانی که در فک بالاست ، در مقابل دندانی که در پایین است و نیز عکس آن و همچنین دندانی که در راست است در مقابل دندان چپ و عکس آن و همچنین دندان ثنایا در مقابل رباعیه یا آسیاب یا ناب یا خنده و عکس آن ، درآورده نمی شود.⁽⁵⁵⁾

دیات

امروزه مسأله (دیات در اسلام) یکی از مسائل روز و سؤال برانگیز است و بسیاری می خواهند از کم و کیف آن آگاه شوند. از این رو، تبیین احکام آن بویژه در این زمان بر اساس بینش فقهی حضرت امام خمینی (ره) امری ضروری به نظر می رسد.

کلمه (دیه) یا (خونبها) عبارت است از مقدار مالی که واجب است در برابر جنایت پرداخت گردد، خواه مقدار آن معلوم باشد، یا نباشد. گاهی جرایمی را که مقدارش معین نیست ، (ارش) و (حکومت) (تفاوت میان صحیح و معیوب) و جرایمی را که مقدارش معین است ، (دیه) می نامند.⁽⁵⁶⁾

گرفتن دیه از روزگار قدیم ، قبل از اسلام در میان انسانها رواج داشته و اسلام این رسم پسندیده را امضا کرده و به آن شکل معقول ، منطقی و عادلانه ای داده است ، تا بدین وسیله از قتل و خونریزی کاسته شود. قرآن کریم در تشریح حکم دیه می فرماید:

(وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ قَبْرٍ مُؤْمِنٍ وَ دِيٌّ مُسَلَّمٌ إِلَى أَهْلِهِ...)⁽⁵⁷⁾

هیچ فرد با ایمانی مجاز نیست که مؤمنی را به قتل برساند، مگر اینکه این کار از روی خطا و اشتباه از او سرزند(و در عین حال) کسی که مؤمنی را از روی خطا به قتل رساند، باید یک برده مؤمن آزاد کند و خونبهایی به کسان او بپردازد.

از آنجا که دیه بر انسان جنایتکار در صورت قتل و جراحت بر اعضای بدن لازم می شود، در این زمینه ابتدا اقسام قتل را بررسی می کنیم تا معلوم شود که دیه در چه مواردی وجود دارد. سپس در درسهای آینده به تشریح دیه اعضای بدن خواهیم پرداخت .

اقسام قتل

قتل از نظر فقه اسلامی به سه گونه (عمد محض)، (شبهه عمد) و (خطای محض) تقسیم می گردد که در دو صورت شبهه عمد و خطا، دیه بر جنایتکار لازم می آید و در صورت عمد، حکم قصاص بر او بار می شود، ولی در صورت توافق او و اولیای مقتول ممکن است به دیه تبدیل گردد.

اینک توضیح اقسام سه گانه قتل :

1- قتل عمد محض

هرکاری که در آن ، انسان به وسیله اسلحه ، آهن ، سنگ ، عصا و ... یا مشت به قصد کشتن بر دیگری بزند و منجر به مرگ او گردد، قتل عمد شمرده می شود،⁽⁵⁸⁾ و آن به یکی از سه صورت زیر تحقق می یابد:

الف به قصد کشتن به وسیله کاری که نوعاً موجب قتل می شود، مثل سر بریدن ، خفه کردن و

ب- به قصد کاری که نوعاً کشنده است ، هرچند که قصد کشتن نداشته باشد، مثل شلیک گلوله .

ج- با کاری که نوعاً کشنده نیست ، ولی به امید کشته شدن طرف باشد، مثل زدن با عصا به امید کشتن و وقوع قتل به وسیله آن .⁽⁵⁹⁾

2- قتل شبیه عمد آن است که :

الف کاری را که غالباً کشنده نیست ، بدون قصد کشتن انجام دهد؛ مثل موارد زیر در صورتی که منجر به قتل گردد:

1- زدن با تازیانه و مانند آن ، جهت تأدیب .

2- معالجه پزشک در صورتی که مباشر معالجه باشد.

3- ختنه کردنی که از حد تجاوز کند.

4- زدن عدوانی با چیزی که غالباً کشنده نیست و قصد کشتن هم ندارد.⁽⁶⁰⁾

ب- کسی را به اعتقاد اینکه خونش مباح است ، یا به اعتقاد قصاص ، بکشد، سپس خلاف آن آشکار شود.

ج- به گمان اینکه او شکار است (به آن تیریزند) سپس معلوم شود که انسان بوده است .⁽⁶¹⁾

د- قتل ، ضرب و یا جرحی که در تصادفات رانندگی بر اثر بی احتیاطی ، بی مبالاتی یا عدم مهارت و عدم رعایت مقررات راهنمایی رانندگی صورت می گیرد بنحوی که اگر آن مقررات رعایت می شد حادثه ای اتفاق نمی افتاد، این گونه قتل و یا ضرب و یا جرح در حکم (شبه عمد) خواهد بود.⁽⁶²⁾

3- قتل خطای محض

قتل خطای محض آن است که نه قصد انجام کار (موجب قتل) را دارد و نه قصد کشتن ، مانند کسی که برای شکار تیری رها کند، یا سنگی بیندازد، به انسانی بخورد و او را بکشد.⁽⁶³⁾

امروزه برخی از تصادفاتی که در جریان رانندگی رخ می دهد و منجر به مرگ انسانی می شود، قتل خطا محسوب می شود.

حکم اقسام قتل

قتل عمد موجب قصاص است ، مگر اینکه اولیای مقتول به دیه یا کمتر و یا بیشتر از آن راضی شوند.⁽⁶⁴⁾ قتل شبه عمد موجب دیه است و شخص جنایتکار دیه را باید از اموال خودش بپردازد.⁽⁶⁵⁾ قتل خطای محض نیز موجب دیه است ، ولی دیه آن را باید (عاقله) بپردازد.⁽⁶⁶⁾

دیه قتل

الف- دیه قتل عمد

1- صد شتر(داخل در 6 سال)

2- دویست گاو

دیه قتل عمد 3 هزار گوسفند

عبارتست از 4 دویست دست لباس

5- هزار دینار

6- ده هزار درهم⁽⁶⁷⁾

هرگاه در قتل عمد، دیه تعیین شود، یا برآن مصالحه گردد، در این صورت شخص جنایتکار در پرداخت یکی از این شش چیز اختیار دارد،⁽⁶⁸⁾ و این مقدار دیه در مدت یک سال از او گرفته می شود و تأخیر برای او جایز نیست ، مگر با رضایت .⁽⁶⁹⁾ این دیه بر خود شخص جنایتکار می باشد، نه بر عاقله و یا بیت المال .⁽⁷⁰⁾

ب- دیه قتل شبیه عمد؛ همان شش نوع دیه قتل عمدی است (همراه با تخفیف در مهلت پرداخت و سن شتر).⁽⁷¹⁾ احتیاط آن است که (در انتخاب مقدار دیه) میان قاتل و صاحب دیه مصالحه و توافق صورت گیرد.⁽⁷²⁾ این دیه نیز چنان که گفته شد از مال جانی است نه عاقله و احتیاط آن است که (در پرداخت آن) تا دو سال به او مهلت داده شود.⁽⁷³⁾

ج- دیه خطای محض نیز همان شش نوع دیه عمدی است⁽⁷⁴⁾ و نسبت به عمد و شبیه عمد در سن شتر و صفت آن و در مهلت پرداخت دارای تخفیف

است ، زیرا این دیه در سه سال در هر سال 13 آن گرفته می شود.⁽⁷⁵⁾

دیه قتل خطا چنان که گذشت بر عاقله است و جنایتکار چیزی از آن را ضامن نمی باشد و عاقله بر قاتل رجوع نمی کند.⁽⁷⁶⁾ تفصیل بحث دیه عاقله در درس آینده خواهد آمد.

بیمه حوادث

از جمله سنتهای قدیم جاهلیت عرب این بود که افراد قبایل به دفاع از خویشان و بستگان مجرم خویش برخاسته و نمی گذاشتند اولیای مقتول به او دست یابند، تا خونش را بریزند یا حق خود را بگیرند. اسلام این رسم را تعدیل کرده ، به آن شکل معقول و منطقی داد و پرداخت دیه را در مورد قتل خطای محض که مجرم عامد و گناهکار نیست ، عوض این حمایت قرار داد. مصداق بارز قتل خطای محض امروزه در برخی از حوادث رانندگی رخ می دهد، مثل اینکه هنگام رانندگی سنگی از چرخ عقب ماشین پرتاب شود و به کسی بخورد و او را کشته یا مجروح سازد یا ناخواسته و با رعایت کامل مقررات رانندگی تصادفی صورت گیرد و منجر به مجروح شدن یا مرگ کسی گردد(ولی اگر قتل یا ضرب و جرح بر اثر بی احتیاطی یا بی مبالاتی یا عدم مهارت و عدم رعایت مقررات مربوط به رانندگی صورت گیرد به شکلی که اگر آن مقررات رعایت می شد حادثه ای اتفاق نمی افتاد. این قتل و یا ضرب و جرح در حکم (شبه عمد) خواهد بود.⁽⁷⁷⁾

اسلام در این موارد دیه را به عهده (عاقله) گذاشته که در واقع نوعی بیمه است و انسان را در مقابل خطرات و زیانهای ناشی از صدمات بدنی و حوادث شخصی تأمین می کند و می توان از آن به (بیمه حوادث) یاد کرد. امروزه با رشد فزاینده جمعیت ، تکنولوژی و صنعت و ازدیاد خطرات ، بیمه نیز گسترش یافته ، انواع گوناگونی در زمینه (کالاها)،(انسانها)،(وساقل مختلف زندگی) و مانند آن پیدا کرده و در این راستا شرکتهای مخصوص بیمه تحت تشکیلات و نظم ویژه ای ، امر تأمین جانی و مالی بیمه گذاران خود را به عهده می گیرند.

عاقله

(عاقله) به خویشان پدری قاتل مانند برادران ، عموها و عموزادگان گویند که دیه قتل خطایی انسان را متحمل می شوند، هرچند که در حال حاضر از او ارث نبرند.⁽⁷⁸⁾

عاقله عبارت است از:

1- عُصْبَه

2- مُعْتِق (آزاد کننده برده)

3- ضامن جریره

4- امام علیه السلام⁽⁷⁹⁾

طبقات چهارگانه یاد شده به ترتیب باید متعهد پرداخت دیه بشوند.

منظور از (عصبه) خویشان پدری یا پدر و مادری انسان ، مانند برادران ، برادرزادگان ، عموها و عموزادگان است . این اشخاص که یک روزی دارایی انسان را به ارث می برند، باید دیه خسارتهای خطایی او را بپردازند. این امر، در واقع ، نوعی بیمه شرعی است که شارع آن را بر ورثه تحمیل کرده است و حق بیمه ای که ورثه می گیرند، همان ارثی است که اگر این شخص قبل از آنها بمیرد، از مالش خواهند برد. در صورت نبودن این طبقه ، چنانچه پیش از این برده بوده و مولایی داشته و آن مولا او را آزاد کرده ، او باید دیه اش را بپردازد؛ اینجا می گویند دیه او به عهده (معتق) است .

در صورت نبودن معتق همان طور که امروزه چنین است (ضامن جریره) در حکم عاقله است ؛ ضامن جریره کسی است که با انسان تعهد می بندد که در صورت نبودن وارثی از خویشاوندان ، از یکدیگر ارث ببرند و در زمینه جنایتهایی که از طریق خطای محض انجام می گیرد، ضامن یکدیگر باشند. ضامن جریره خیلی به بیمه نزدیک است . اصولاً می توان گفت که ضامن جریره خود نوعی بیمه قراردادی است که اسلام آن را امضا کرده است . حال اگر ضامن جریره هم وجود نداشته باشد، امام علیه السلام و به تعبیر دیگر حکومت اسلامی و ولیّ امر مسلمین ، عاقله محسوب می شود و باید دیه قتل خطا را از بیت المال بپردازد.⁽⁸⁰⁾

پرداخت دیه کسی که ولی ندارد

همان طور که ذکر شد، هرگاه هیچ یک از سه طبقه اول عاقله وجود نداشته باشد، امام (ع) یعنی حکومت اسلامی و ولیّ امر مسلمین عاقله محسوب می شود و باید دیه قتل خطایی شخص را از بیت المال بپردازد، چنان که اگر وارثی هم وجود نداشته باشد، امام (ع) وارث او خواهد بود.⁽⁸¹⁾ در زمان امیر مؤمنان صلوات الله علیه مردی را که مرتکب قتل خطایی شده بود، نزد آن حضرت آوردند. حضرت علی (ع) از بستگانش پرسید. او عرض

کرد: من اهل موصل بوده و خانواده و بستگانم آنجا هستند. امام (ع) جهت تحقیق، نامه ای به نماینده خود در موصل نوشت و یادآور شد که اگر بستگانی ندارد، او را همراه ما مورث بازگرداند، تا خود دیه اش را بپردازد. از این رو، در آن نامه نوشته بود که:

اگر (قاتل) بستگانی در موصل ندارد و اصلاً اهل موصل نیست، او را همراه ما مورث بازگردان که من ولی او هستم و باید دیه اش را خودم بپردازم تا خون مسلمانی پایمال نشود.⁽⁸²⁾

چند مسأله

1- زن، بچه و دیوانه هر چند از دیه ارث ببرند، عاقله محسوب نمی شوند.⁽⁸³⁾

2- عاقله دیه خطایی را ضامن است و چنان که گذشت در سه سال، هر سالی در وقت تمام شدنش 13 گرفته می شود.⁽⁸⁴⁾

3- عاقله در آنچه که (به عنوان دیه) می پردازد، نمی تواند از شخص مقصر بگیرد.⁽⁸⁵⁾

4- اگر شخصی به خطا جنایتی اعم از قتل یا کمتر از آن بر خودش وارد کند، (خونش) هدر می باشد و عاقله ضامن آن نیست.⁽⁸⁶⁾

5- اگر پدر، فرزندش را از روی عمد یا شبیه عمد بکشد، دیه بر عهده اش است و خود نصیبی از آن ندارد و اگر وارثی غیر از پدر نداشته باشد، دیه اش مال امام علیه السلام است و اگر از روی خطا او را بکشد، دیه بر عاقله می باشد و وارث او، آن را ارث می برد و در ارث بردن پدر در اینجا دو قول است که اقرب آنها عدم آن است. پس اگر وارثی غیر از پدر نداشته باشد، امام (ع) ارث می برد.⁽⁸⁷⁾

6- عمد بچه و دیوانه در حکم خطاست؛ پس دیه در آن بر عاقله می باشد.⁽⁸⁸⁾

7- ضمانت عاقله مخصوص جنایت انسان بر انسان است و شامل جنایت بر چارپایان و اموال نمی شود.⁽⁸⁹⁾

دیه اعضای بدن (1)

مجازات که در جنایت بر اندامها و اعضای بدن به عهده فرد جنایتکار می آید، از آن به (دیه) و در برخی موارد نیز به (ارش و حکومت) یاد می شود. در مورد دیه توضیحاتی پیش از این بیان شد. اجمالاً این است که دیه، مالی را گویند که مقدارش از نظر شرع معین باشد. اما (ارش و حکومت) عبارت است از مالی که در عوض نقص در مال یا بدن از کسی گرفته می شود و برای آن اندازه ای معین نشده است. این کلمه در موارد زیر به کار می رود:

1- قیمت جنایت بر انسان (ارش جنایت).

2- قیمت متاعی که به دست غیر مالک تلف می شود.

3- تفاوت صحیح و معیوب، مثلاً کسی مالی معیوب را بفروشد و یا قبل از تحویل به مشتری معیوب گردد که باید تفاوت آن را بین صحیح و فاسد بپردازد.⁽⁹⁰⁾

چگونگی ارزشیابی ارش و حکومت بدین صورت است که شخص آزاد (که جنایتی بر او وارد شده) به صورت برده فرض می شود که قابل قیمت گذاری است و صحیح و معیوب آن قیمت گذاری می شود و ارش آن گرفته می شود؛ البته در این ارزشیابی باید خصوصیات صحیح و معیوب را ملاحظه کرد، حتی معیوب بودن در مقطعی به اندازه رویدن موی سر.⁽⁹¹⁾

اینک 21 مورد که دیه آن از نظر شرع تعیین شده است، مورد بررسی قرار می دهیم و در لابه لای آن به مناسبت بحث در جاهایی که مقدار معین شرعی وجود ندارد، از ارش نیز یاد خواهیم کرد.

1- دیه موی بدن

جنایت بر موی سر، صورت و ... به این است که مثلاً آب داغی روی آن بریزد و این امر موجب ریزش آن گردد، بطوری که نروید (قابلیت رویش مجدد نداشته باشد) یا به هر شکل دیگری موی او را از بین ببرد، که حکمش به شرح زیر است:

1- عدم قابلیت رویش مجدد در زن یا مرد، دیه کامل

1- موی سر، در صورت 2 قابلیت رویش مجدد در مرد؛ موجب ارش در زن؛ موجب مهرالمثل⁽⁹²⁾

2- موی محاسن مرد، عدم قابلیت رویش مجدد، دیه کامل

در صورت قابلیت رویش مجدد، 13 دیه

3- موی هر یک از ابروها، عدم قابلیت رویش مجدد، 250 دینار

در صورت قابلیت رویش مجدد، ارش

4- موی مژه ها، در صورت عدم رویش مجدد، ارش (بنا بر اقرب) و دیه کامل (بنا بر احتیاط)

ص- چند تذکر

- 1- تشخیص عدم قابلیت رویش مو به اهل خبره موکول می شود و با نظر آنها دیه گرفته می شود. (94)
- 2- در احکام یاد شده تفاوتی میان افراد کوچک و بزرگ نیست. (95)
- 3- در غیر موارد یاد شده اندازه معینی نیست و در آن ارش ثابت می شود. (96)

2- چشمها

جنایت بر چشمهای انسان صورتهای مختلفی دارد که حکم جنایت بر برخی از آنها را به شرح زیر است :

- 1- دو چشم باهم ، دیه کامل
 - 2- هر یک از دوچشم ، 12 دیه
 - 3- چشم سالم آدم یک چشم (که بطور مادر زادی یا آفت طبیعی بینایی یک چشم خود را از دست داده)، دیه کامل
 - 4- پلکهای چهارگانه ، دیه کامل
 - 5- پلکهای بالا، 13 دیه (احتیاط واجب آن است که مصالحه کنند)
 - 6- پلکهای پایین ، 12 دیه (احتیاط واجب آن است که مصالحه کنند)
- تذکر: چشم تابدار، دوربین و ... اگر بینایی داشته باشد، مثل چشم سالم است. (97)

3- بینی

جنایت بر بینی نیز گوناگون است ؛ حکم برخی از آن به شرح زیر است :

- 1- قطع بینی از اصل برآمدگی ، دیه کامل دارد.
- 2- فاسد کردن و از بین بردن بینی با شکستن ، سوزاندن ومانند آن ، دیه کامل دارد و چنانچه بدون عیب ترمیم شود، بنابر مشهور صد دینار دیه دارد.
- 3- در قطع هر یک از سوراخهای بینی 13 دیه است .
- 4- پاره کردن بینی و پرده میانی دو سوراخ آن 13 دیه دارد. (98)

4- گوشها

حکم برخی از صورتهای جرم بر گوشها عبارت است از:

- 1- بریدن هر دو گوش بطور کامل ، دیه کامل دارد.
- 2- بریدن یکی از دو گوش بطور کامل ، 12 دیه دارد.
- 3- بریدن قسمتی از گوش ، دیه اش به همان نسبت است ، مثلاً اگر 12- گوش بریده شود 12 دیه گوش و ...
- 4- نرمه گوش 13 دیه گوش و در قسمتی از آن به همان نسبت .
- 5- شکافتن گوش (پاره کردن پرده گوش) 13 دیه گوش است بنابر احتیاط. (99)

دیه اعضای بدن (2)

5 لبها

جنایت بر لبهای انسان چند صورت دارد. قبل از پرداختن به حکم آن تذکر این نکته لازم است که :

حدود لب بالا از نظر عرض مقداری است که لثه را می پوشاند و متصل به دو روزنه و دیواره بینی است و طول آن همان طول دهان می باشد و حدود لب پایین ، از نظر عرض مقداری است که لثه پایین را می پوشاند و طول آن همان طول دهان است و حاشیه دو طرف دهان (گونه ها) جز لبها نیست. (100)

اینک به بیان حکم برخی از جنایتهایی که بر لبها وارد می شود، می پردازیم :

- 1- قطع هر دو لب ، دیه کامل
- 2- قطع هر یک از دو لب ، 12 دیه (101)
- 3- شکافتن دو لب به طوری که دندانها آشکار شود در صورت خوب نشدن ، 13 دیه در صورت خوب شدن ، 15 دیه
- 4- شکافتن یکی از لبها در صورت خوب نشدن ، 13 دیه یک لب (16 دیه کامل) در صورت خوب شدن 15 دیه یک لب (110 دیه کامل)

5- جنایت بر لب بطوری که جمع شود و روی دندانها را نپوشاند، (ارش و) حکومت⁽¹⁰²⁾

6- زبان

جنایت بر زبان شخص سالم یا لال اعم از قطع کامل، نصف یا قسمتی از آن صورتهای گوناگونی دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

الف- زبان شخص سالم

1- قطع کامل آن، دیه کامل دارد.⁽¹⁰³⁾

2- قطع قسمتی از آن، به حروف معجم⁽¹⁰⁴⁾ بررسی می شود و دیه بر تمام آنها به طور مساوی تقسیم می گردد. بنابراین اگر همه حروف معجم از بین برود، دیه کامل دارد و چنانچه برخی از بین رود، فقط سهم از بین رفته، واجب است.⁽¹⁰⁵⁾

3- آنچه در (صحت و نقص) زبان شخص سالم معتبر است، مقدار از بین رفتن حروف است - نه مقدار مساحت زبان بنابراین اگر نصف زبان قطع شده، ولی 14 حروف از بین رود، 14 دیه به او تعلق می گیرد. و چنانچه ربع زبان بریده شود، ولی 12 حروف از بین رود، 12 دیه به او تعلق می گیرد.⁽¹⁰⁶⁾

4- اگر با جنایت حرفی از بین نرود، لیکن زبانش سنگین یا تندگو گردد، به صورتی که عیب شمرده شود، مرجع، تعیین (ارش و) حکومت است.⁽¹⁰⁷⁾

5- بریدن زبان بچه قبل از رسیدن به حد سخن گفتن، دیه کامل دارد و اگر به آن حد برسد، ولی به سخن نیامده باشد، 13 دیه دارد.⁽¹⁰⁸⁾

ب- زبان شخص لال

1- قطع کامل آن، 13 دیه دارد.⁽¹⁰⁹⁾

2- در قطع قسمتی از زبان او (پرداخت دیه) به حساب مساحت آن است.⁽¹¹⁰⁾

7- دندانها

مجموع دندانهای انسان بطور معمول 28 دندان است و جنایتهایی که بر آن وارد می شود، مجازاتهایی را به فرد جنایتکار تحمیل می کند.

در اینجا احکام برخی از جنایتهایی که بر دندانها وارد می شود، بیان می کنیم:

الف- حکم جنایت بر دندانهای بیست و هشتگانه:

1- مجموع آن، دیه کامل دارد.

2- دوازده دندان جلو⁽¹¹¹⁾ بالا و پایین 600 دینار (هریک از آنها 50 دینار) دیه دارد.

3- شانزده دندان عقب دهان 400 دینار (هر یک از آنها 25 دینار) دیه دارد.⁽¹¹²⁾

ب- حکم جنایت بر دندانهای عقل و زیادی؛ دیه معینی ندارد و ظاهر آن است که به ارش، رجوع می شود.⁽¹¹³⁾

ص- یک مسأله:

اگر دندانها از 28 عدد کمتر باشد اعم از اینکه این نقصان مادر زادی یا به جهت عارضه ای باشد در مقابل آن از دیه کم می شود.⁽¹¹⁴⁾

8- گردن

برخی از احکام جنایت بر گردن آدمی عبارت است از:

الف- دیه کامل بنابر احتیاط در موارد زیر:

1- شکستن گردن به صورتی که کج شده و به طرفی مایل شود.

2- ضربه زدن بطوری که بواسطه آن گردن به طرفی پیچیده و کوچک شود.

3- وارد کردن جنایت بطوریکه مانع فروبردن غذا گردد. (ولی در عین حال شخص با تغذیه از راه دیگر زنده باشد).⁽¹¹⁵⁾

ب- ارش؛ در صورتی که عیب کجی گردن و منع فرو بردن غذا از بین برود، یا طوری شود که بلعیدن و راست نگه داشتن و به حرکت درآوردن گردن، به سختی برایش ممکن باشد.⁽¹¹⁶⁾

9- فکها (استخوانهای دو طرف پایین صورت)

حدود فکها عبارتند از: دو استخوان صورت که در چانه به هم می رسند از ناحیه بالا متصل به گوشند و دندانهای پایین بر آنها روییده است.⁽¹¹⁷⁾

حکم جنایت بر فکها عبارت است از:

1- کندن هر دو فک؛ دیه کامل.

2- کندن یکی از دو فک؛ 12 دیه (500 دینار).

3- جنایت در قسمتی از دوطرف یا یک طرف؛ دیه نسبت به مساحت آن محاسبه می شود.⁽¹¹⁸⁾

دیه اعضای بدن (3)

جنایت بردستهای انسان چند صورت دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم؛

- 1- حکم قطع هر دو دست؛ دیه کامل
 - 2- هر یک از دستها؛ 12 دیه (500 دینار)⁽¹¹⁹⁾
 - 3- انگشتان؛ 12 دیه (500 دینار)
 - 4- کف دستی که انگشت ندارد.⁽¹²⁰⁾ ارش⁽¹²¹⁾
 - 5- دست از آرنج یا از شانه 12 دیه (500 دینار)⁽¹²²⁾
- ص- دو نکته

- 1- حد دست که در آن دیه می‌باشد، می‌چ آن است که حدفاصل میان کف دست وساعداست.
- 2- فرقی بین دست راست و چپ (در حکم یاد شده) نیست.⁽¹²³⁾

11- انگشت و ناخن

الف- حکم بریدن

- 1- انگشتهای هر دو دست دیه کامل.
- 2- انگشتهای هر دو پا دیه کامل.
- 3- هر یک از انگشتان 110 دیه کامل.⁽¹²⁴⁾
- 4- هر بند انگشت 13 دیه انگشت.
- 5- هر بند انگشت شصت 12 دیه انگشت.⁽¹²⁵⁾

ب- دیه کشیدن ناخن در صورتی که نروید، یا سیاه و فاسد بروید، بنا بر احتیاط ده دینار و در صورتی که به جای آن ناخن سفید (و سالم) بروید، پنج دینار است.⁽¹²⁶⁾

12- کمر

منظور از کمر، همان ستون فقرات است که از نشیمنگاه (صلب) تا گردن کشیده شده است.⁽¹²⁷⁾ و جنایت بر آن احکامی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- 1- حکم شکستن کمر در صورتی که با علاج و شکسته بندی خوب نشود؛ دیه کامل.
- 2- در صورت ایجاد خمیدگی در پشت و خروج آن از اعتدال...؛ دیه کامل.⁽¹²⁸⁾
- 3- چنانچه معالجه شود، ولی خمیدگی باقی بماند؛ دیه کامل.
- 4- اگر از آثار شکستگی چیزی باقی بماند؛⁽¹²⁹⁾ دیه کامل⁽¹³⁰⁾.
- 5- اگر معالجه شود و اثری از جنایت باقی نماند؛ صد دینار.⁽¹³¹⁾

13- نخاع

نخاع عبارت است از ماده چرب و نرم و سفید رنگ که به شکل طناب میان ستون فقرات جا دارد که به آن مغز حرام نیز می‌گویند.⁽¹³²⁾ حکم جنایت بر نخاع عبارت است از:

- 1- قطع کامل نخاع؛ دیه کامل.
- 2- قطع قسمتی از نخاع به نسبت مساحت، محاسبه می‌گردد.⁽¹³³⁾
- 3- معیوب شدن عضوی که دیه معین دارد، همراه با قطع نخاع؛ دیه نخاع + دیه آن عضو.
- 4- معیوب شدن عضوی که دیه معین ندارد، همراه با قطع نخاع؛ دیه نخاع + ارش.⁽¹³⁴⁾

14- پستان

حکم جنایت بر پستان عبارت است از:

- 1- بریدن هر دو پستان زن؛ دیه زن.
- 2- بریدن یکی از دو پستان زن؛ 12 دیه زن.⁽¹³⁵⁾
- 3- بریدن یکی یا هر دو پستان همراه با کندن قسمتی از پوست سینه؛ دیه پستان + ارش پوست (سینه).

4- اگر سینه را سوراخ کند، دیه سوراخ کردن نیز به فرع بالا اضافه می شود.⁽¹³⁶⁾

5- بریدن نوک دو پستان زن؛ نسبت به مساحت آن محاسبه می شود.⁽¹³⁷⁾

6- بریدن نوک پستان مرد؛ 18 دیه (125 دینار).

7- بریدن نوک دو پستان مرد؛ 14 دیه (250 دینار).⁽¹³⁸⁾

مسأله: اگر پستان (زن) طوری صدمه ببیند که شیرش قطع شود، یا از جریان و بموقع آمدن آن جلوگیری شود، یا شیرش کم و یا باعث معیوب شدن آن شود، مثل مخلوط شدن آن (شیر) با خون یا چرک، در آن ارش می باشد.⁽¹³⁹⁾

دیه اعضای بدن (4)

15- آلت تناسلی مرد

حکم جنایت بر آلت تناسلی مرد عبارت است از:

1- قطع کامل، یا قطع ختنه گاه؛ دیه کامل.⁽¹⁴⁰⁾

2- قطع قسمتی از ختنه گاه؛ نسبت به مقدار مساحت آن.⁽¹⁴¹⁾

3- پاره کردن مجرای بول بدون قطع آن؛ ارش.⁽¹⁴²⁾

16- بیضه ها

حکم جنایت بر بیضه به شرح زیر است:

1- کندن هر دو بیضه؛ دیه کامل.

2- کندن بیضه طرف راست؛ 12 دیه بنابر احتیاط.

3- کندن بیضه طرف چپ؛ 23 دیه بنابر احتیاط.

4- ایجاد فتق بیضه ها؛ 400 دینار.

5- ایجاد فتق بطوری که قادر به راه رفتن نباشد؛ 800 دینار.⁽¹⁴³⁾

17- آلت تناسلی زن

جنایت بر آلت تناسلی زن نیز صورتهای مختلفی دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1- عملی که موجب یکی شدن مجرای ادرار و حیض گردد؛ دیه کامل زن دارد.

2- عملی که موجب یکی شدن مجرای مدفوع و حیض گردد؛ بنابر احتیاط، موجب دیه کامل زن می گردد.

3- چنانچه یکی شدن مجرا به علت آمیزش همسر قبل از بلوغ باشد، موجب دیه زن به اضافه مهریه او است.⁽¹⁴⁴⁾

18- کَفَلِهَا

(كَفَلَ) (یا اَلَيْه) عبارت است از گوشت بالا آمده بین ران و کمر تا به استخوان منتهی شود.⁽¹⁴⁵⁾

حکم جنایت بر کفلهها به شرح زیر است:

1- دو کفل با هم؛ دیه کامل.

2- هر یک از کفلهها؛ 12 دیه.

3- کفلههای زن؛ دیه کامل زن.

4- یکی از کفلههای زن؛ 12 دیه زن.

5- قسمتی از کفل؛ نسبت به مساحت آن محاسبه می گردد.⁽¹⁴⁶⁾

19- پاها

حکم بریدن:

1- دو پا؛ دیه کامل.

2- هر یک از پاها؛ 12 دیه کامل.⁽¹⁴⁷⁾

3- انگشتان دو پا به تنهایی؛ دیه کامل.

4- هر یک از انگشتان پا؛ 110 دیه.

5- هر یک از بندهای انگشت پا 13 دیه انگشت .

6- هر یک از دو بند انگشت شصت 12 دیه انگشت .⁽¹⁴⁸⁾
تذکر: حدّ پاها مفصل ساق است .⁽¹⁴⁹⁾

20- دنده ها

دیه شکستن هریک از دنده هایی که از سمت راست ، قلب را در بر گرفته ، بیست و پنج دینار است ، ولی در سایر دنده ها بویژه دنده های چپ نزدیک قلب ، احتیاط در مصالحه است .⁽¹⁵⁰⁾

21- تَرْقُوه (استخوان بالای سینه)

(تَرْقُوه) نام دو استخوان بالای سینه و زیر گردن در سمت راست و چپ است که از طرفی به استخوان شانه و از طرف دیگر به جناق سینه متصل می باشد.⁽¹⁵¹⁾

شکستن هر دو استخوان بالای سینه ، دیه کامل دارد، ولی شکستن هر یک از آن دو چند صورت دارد:

1- در صورتی که بدون عیب شکسته بندی شود؛ 40 دینار دیه دارد.

2- چنانچه خوب نشود؛ 12 دیه کامل دارد.

3- اگر خوب شود، ولی معیوب باشد؛ بنا بر احتیاط 12 دیه کامل دارد؛ البته برخی از فقها در دو صورت اخیر به ارش قائل شده اند.⁽¹⁵²⁾

چند مسأله

1- اگر کسی استخوان باسن (نشیمنگاه) شخصی را بشکند، بطوری که او نتواند مدفوع خود را کنترل کند، در آن دیه کامل است ، ولی اگر قادر به کنترل باد(شکم) نباشد، ارش به عهده اش می آید.⁽¹⁵³⁾

2- در شکستن استخوان هرعضوی که دیه معین دارد، 15 دیه همان عضو می باشد. بنابراین چنانچه بدون عیب ، (شکسته بندی و) خوب شود، 45 دیه شکستن آن استخوان است .⁽¹⁵⁴⁾

3- در کوبیدن و خرد کردن استخوان در صورتی که خوب نشود، 13- دیه همان عضو است ، ولی چنانچه بدون عیب خوب شود، 45 دیه کوبیدن آن است و... حضرت امام (ره) می فرماید: همه اینها بنا بر قول مشهور است ، ولی احتیاط درباره استخوانها مصالحه می باشد.⁽¹⁵⁵⁾

دیه اعضای بدن (5)

مجروح کردن سر و صورت به شرح زیر است :

حکم مجروح کردن سر و صورت

1- کندن پوست صورت بدون خون آوردن (شبیخه خراشیدگی)؛ یک شتر.

2- خراشی که به مقدار کم وارد گوشت شود همراه بیرون آوردن خون ؛ دو شتر.

3- جراحت عمیق که وارد گوشت شود، ولی به پوشش استخوانی نرسد؛ سه شتر.

4- جراحت عمیق که وارد گوشت شود و به پوشش استخوانی برسد؛ چهار شتر.

5- جراحت عمیق که وارد گوشت شود و سفیدی استخوان نمایان گردد؛ پنج شتر.

6- شکستن استخوان ؛ ده شتر.

7- جابجا شدن استخوان (که نیاز به جانداختن داشته باشد)؛ پانزده شتر.

8- زخمی که از استخوان سر گذشته و به دستگاه مغزی برسد؛ 13- دیه و اقوا اکتفا به سی وسه شتر.⁽¹⁵⁶⁾

پوست بدن

جنایت بر پوست بدن ممکن است به واسطه سیلی زدن به صورت ، سر و سایر نقاط بدن انسان ، صورت گیرد که حکم آن به شرح زیر است :

1- سیاه گردد، بدون مجروح یا شکسته شدن ؛ 6 دینار.

1- به صورت 2 سبز گردد، بدون سیاه شدن ؛ 3 دینار.

3- سرخ شود؛ یک دینار و نیم .

حکم سیلی زدن :

1- بدون کبود شدن ؛ 3 دینار.

2- به سایر نقاط بدن ؛ 2 در صورت سبز شدن ؛ یک دینار و نیم .

3- در صورت سرخ شدن ؛ 34 دینار.

(در حکم یاد شده) بین زن و مرد و کوچک و بزرگ و همچنین بین اجزای بدن دیه معین داشته باشد یا نه و رنگ، تمام صورت را گرفته باشد یا نه، اثر آن مدتی باقی بماند یا نه، فرقی ندارد.

اگر لطمه در سر باشد، ظاهر آن است که به حکومت تعیین می شود.
اگر لطمه سبب ورم کردن بدن شود، به حکومت تعیین می شود.⁽¹⁵⁷⁾

سقط جنین

حکم سقط جنین⁽¹⁵⁸⁾ به شرح زیر است :

- 1- اگر روح در آن دمیده باشد؛ دیه کامل (1000 دینار).
- 2- اگر گوشت روی آن را پوشانده و خلقتش کامل باشد؛ 100 دینار.
- 3- چنانچه گوشت آن را نپوشانده باشد واستخوان باشد؛ 80 دینار.
- 4- در حالت مضغه ؛ 60 دینار.
- 5- در حالت علقه ؛ 40 دینار.
- 6- در مرحله نطفه چنانچه در رحم مستقر شده باشد؛ 20 دینار.

حکم سقط جنین در صورت اول، مخصوص جنین پسر است و دیه جنین دختر نصف آن می باشد، ولی در سایر موارد فرقی بین جنین پسر و دختر وجود ندارد.⁽¹⁵⁹⁾

چنانچه زن خود سقط جنین کند، باید دیه را بپردازد و هیچ بهره ای از آن دیه ندارد.⁽¹⁶⁰⁾

کالبد شکافی

حکم کالبد شکافی به شرح زیر است :

- 1- در حالت عادی ؛ جایز نیست و دیه دارد.
- 1- مسلمان الف در صورت ممکن بودن تشریح غیر مسلمان ؛ جایز نیست و دیه دارد.
- 2- برای تعلیم و آموزش ؛ ب در صورت ممکن نبودن تشریح غیر مسلمان و توقف حیات مسلمان بر تشریح ؛ ظاهر جواز آن است.⁽¹⁶¹⁾
- د- (در غیرمورد ضرورت و) مجرد تعلّم جایز نیست و دیه دارد.
- 2- غیر مسلمان اعم از ذمی و غیر آن ؛ جایز است و دیه ندارد.⁽¹⁶²⁾

(در مواردی که کالبدشکافی و تشریح میت مسلمان جایز نیست، اگر کسی او را کالبد شکافی کند، در قطع سر او، صد دینار دیه است و در قطع اندامهای او به حساب دیه اش حکم می شود و در بقیه جنایات (در غیراز قطع نیز) به این نسبت دیه بر او می باشد؛ پس در قطع انگشت او ده دینار می باشد و... . این دیه برای ورثه میت نیست، بلکه برای خود میت می باشد و در راه خیر مصرف می گردد و در صورتی که میت بدهی داشته باشد، ظاهر این است که می توان بدهی او را از این دیه پرداخت.⁽¹⁶³⁾

دیه حواس بدن

برخی از جنایتها بر حواس بدن وارد می شود، مانند جنایت بر حس بویائی، چشائی یا قوای دیگر بدن. در این درس به بررسی دیه این گونه جنایتها می پردازیم :

1- عقل

در (از بین بردن) عقل دیه کامل و در نقصان آن، ارش می باشد.⁽¹⁶⁴⁾

ص- دو مسأله

1- در نابودی یا نقصان عقل، فرقی بین اسباب آن نیست. بنابراین، اگر با ضربه مغزی، ترساندن، سحر و مانند اینها، عقل کسی را از بین ببرد، بر جانی دیه کامل است.⁽¹⁶⁵⁾

2 چنانچه در مورد از بین رفتن یا نقصان عقل، میان مجرم و ولیّ شخص جنایت دیده، اختلاف پیش آید، تشخیص آن با پزشکان متخصص است و احتیاط آن است که با تشخیص چند پزشک عادل باشد و ممکن است که وی را در حالی که با خود خلوت کرده و در غفلت به سر می برد، مورد آزمایش قرار داد و در صورتی که زوال یا نقصان عقل توسط متخصص و یا آزمایش تشخیص داده نشد، گفته متهم همراه با سوگند مورد قبول است.⁽¹⁶⁶⁾

2- حس شنوایی

حکم از بین رفتن شنوایی :

1- از هر دو گوش (و یا س از بهبود و بازگشت آن)؛ دیه کامل .

2- از یک گوش (و یا س از بهبود و بازگشت آن)؛ 12 دیه کامل .⁽¹⁶⁷⁾

3- باظهار امیدواری متخصصان به بهبودی و بازگشت آن ؛ انتظار کشیدن تا مدتی که متخصصان تعیین کرده اند.⁽¹⁶⁸⁾

تذکر: در صورت سوم ، اگر شنوایی برنگشت ، دیه لازم می شود. اگر قبل از گرفتن دیه برگشت ، ارش گرفته می شود، و اگر بعد از گرفتن دیه ، شنوایی برگردد، دیه بر نمی گردد.⁽¹⁶⁹⁾

3- حس بینایی

در رفتن بینایی از هر دو چشم ، دیه کامل و در یکی از آنها نصف دیه است .⁽¹⁷⁰⁾ در این

حکم ، میان انواع چشم فرقی وجود ندارد.⁽¹⁷¹⁾

چنانچه بینایی چشم به واسطه جنایتی همچون شکافتن سر و ... از بین برود، بر او دیه جنایت با دیه بینایی است .⁽¹⁷²⁾

4- حس بویایی

از بین بردن حس بویایی از هر دو مجرای بینی ، دیه کامل و از یک مجرای آن 12 دیه است ، (در صورت دوم ، احتیاط در مصالحه است).⁽¹⁷³⁾

اگر حس بویایی به خاطر بریدن بینی و یا وارد شدن جنایتی از بین برود دو دیه (دیه جنایت + دیه بویایی) براو خواهد بود.⁽¹⁷⁴⁾

5- حس چشایی

در (جنایت بر) حس چشایی ارش است ، ولی بعضی از فقها گفته اند که در آن دیه کامل است .⁽¹⁷⁵⁾

چنانچه زبان کسی را ببرند، جز دیه برای زبان چیزی نیست ، و حس چشایی تابع آن می باشد و اگر جنایت دیگری بر او وارد کند و حس چشایی او را از

بین ببرد، علاوه بر دیه چشایی دیه جنایت را نیز باید بپردازد و چنانچه دیه معین نداشته باشد، ارش دارد.⁽¹⁷⁶⁾

6- صوت (صدای انسان)

منظور از رفتن صدا این است که نتواند بلند حرف بزند و این با توانایی او بر آهسته حرف زدن ، منافاتی ندارد.⁽¹⁷⁷⁾

حکم از بین رفتن صوت به قرار زیر است :

1- از بین رفتن تمام صدای انسان بطوری که نتواند صدایش را بلند کند؛ دیه کامل .

2- نقص صدا؛ ارش .⁽¹⁷⁸⁾

3- از بین رفتن صدا و سخن با هم در اثر جنایتی ؛ دیه صدا و دیه سخن .⁽¹⁷⁹⁾

4- از بین رفتن صدا نسبت به بعضی از حروف ؛ ارش یا تقسیم نسبت به تعدادحروف ، ولی احتیاط در مصالحه است .⁽¹⁸⁰⁾

7- نیروی جنسی

چنانچه بر اثر جنایتی توانایی جنسی (انزال) ، بارور کردن و یا لذت بردن از آمیزش از کسی سلب شود، ارش دارد، ولی بعضی از فقها گفته اند؛ دیه

دارد.⁽¹⁸¹⁾

8- کنترل پیشاب

حکم از بین بردن کنترل پیشاب به شرح زیر است :

1- بطور دائم ؛ دیه کامل .

2- در تمامی روز؛ دیه کامل بنا بر احتیاط.

3- تا نیمروز؛ 23 دیه بنا بر احتیاط.

4- تا ارتفاع روز؛ 13 دیه بنا بر احتیاط.

5- در سایر زمانها؛ ارش .

6- در بعضی از روزها؛ ارش .⁽¹⁸²⁾

دیه حیوانات

خداوند در روی زمین حیوانات گوناگونی آفریده ، به آنها حق حیات داده و از احکام و حقوق ویژه ای برخوردارشان کرده است که براین اساس باید مورد حمایت قرار گیرند، بخصوص حیوانات اهلی که در اسلام نیز از حمایت بیشتری برخوردارند، بدین صورت که اگر مملوک انسان قرار گرفته باشند، باید نیاز آنها را برآورده سازد.

چنانچه مالک ، از این امر خودداری ورزد، حاکم شرع می تواند او را به فروش ، یا پرداخت نفعه و یا سر بریدن در صورتی که از حیوانات خوراکی باشد مجبور سازد.⁽¹⁸³⁾

از نظر حقوق جزایی نیز حیوانات احکام مخصوصی دارند که در این درس پاره ای از آنها را بررسی می کنیم :

حیوانات خوراکی

منظور از حیوانات خوراکی آن دسته از حیواناتی است که بطور معمول خورده می شود، مانند گاو، گوسفند، شتر و مانند اینها. حکم جنایت بر حیوانات به قرار زیر است :

1- تلف کردن الف از راه ذبح شرعی ؛ ارش (تفاوت میان حیوان زنده و ذبح شده).
ب- از راه غیر شرعی ؛ قیمت روز تلف .⁽¹⁸⁴⁾

2- قطع یا شکستن اعضا و استخوان حیوان الف در صورت زنده ماندن ؛ ارش .
ب- در صورت زنده نماندن ؛ ضامن تلف حیوان است .⁽¹⁸⁵⁾

3- در آوردن چشم چهارپایان ؛ بیشترین بهای ارش و 14 قیمت روز بنابر احتیاط.⁽¹⁸⁶⁾

حیوانات غیر خوراکی

منظور از حیوانات غیر خوراکی ، حیواناتی است که گوشتشان خورده نمی شود، مانند درندگان . برخی از این حیوانات مورد ذبح شرعی قرار می گیرند و جنایت بر آنها احکامی دارد که در زیر می آید؛

1- تلف آنها با ذبح شرعی ؛ ارش .

2- تلف آنها با غیر ذبح شرعی ؛ ضامن قیمت روز (تلف شدن) بطور زنده .

3- بریدن اعضا یا شکستن استخوان در صورت زنده ماندن ؛ ارش .⁽¹⁸⁷⁾

حیواناتی مانند اسب ، قاطر والاغ اهلی که خوردن آنها حلال است ، لیکن بطور معمول خورده نمی شوند، در حکم حیوانات غیر خوراکی است .⁽¹⁸⁸⁾

انواع سگها

برخی از حیوانات غیر خوراکی مورد ذبح واقع نمی شوند، مانند انواع سگها. جنایت بر این گونه حیوانات نیز احکامی دارد که در زیر می آید؛ حکم جنایت بر سگ به قرار زیر است :

1- شکاری ؛ 40 درهم .

2- گله ؛ 20 درهم .

3- نگهبان ؛ 20 درهم بنابر احتیاط.

4- مزرعه ؛ یک قفیز (144 ذرع) گندم و احوط یک جریب (هزار متر مربع) گندم .⁽¹⁸⁹⁾

5- ولگرد؛ ضمانتی ندارد.⁽¹⁹⁰⁾

چند مسأله

1- هر چیزی که ملک مسلمان نمی شود، مانند شراب و خوک ، اگر آن را تلف کند، ضمانتی ندارد.⁽¹⁹¹⁾

2- اگر شراب یا وسیله ای از لهو و مانند آن را که ذمی در مذهب مالک آن می شود، تلف کند، تلف کننده هر چند مسلمان باشد ضامن آن می باشد، لیکن در ضمان ، شرط است که ذمی قائم به شرایط ذمه باشد.⁽¹⁹²⁾

3- اگر گله شبانه و بطور طبیعی به زراعتی هجوم ببرد، صاحب آن ضامن است و اگر در روز باشد، ضامن نیست ؛ اما اگر صاحب گله آن را در روز به سوی زراعت روانه سازد، ضامن می باشد.⁽¹⁹³⁾

قانون ضمان (1)

یکی از بحثهای بسیار مهم قوانین جزایی اسلام ، قانون ضمان است که در فقه ، دایره گسترده ای دارد و قسمت مهمی از معاملات ، قراردادهای تعهدات بانکی و دهها فرع دیگر را دربر می گیرد.

منظور از ضمان در حقوق جزایی اسلام ، مسؤ ولیت و تعهدی است که شخص در مقابل دیگری پیدا می کند که در کتابهای حقوقی از آن به (مسؤ ولیت جنایی) نیز تعبیر می شود.⁽¹⁹⁴⁾

در اینجا به بررسی اجمالی قانون مسؤ ولیتها در رابطه با قوانین جزایی اسلام می پردازیم . قانون ضمان یا مسؤ ولیتها در حقوق جزای اسلام مخصوص انسان بالغ ، عاقل ، رشید، و مختار است ؛⁽¹⁹⁵⁾

یعنی اگر کسی با این ویژگیها مرتکب جرمی شود، مسؤ ولیت دارد و به مناسبت آن مؤ اخذه و مجازات می گردد.

موجبات ضمان

موجبات ضمان عبارت است از: مباشرت و اسباب .

از نظر اسلام ارتکاب جرم ، سبب مسؤ ولیت و ضمانت می گردد و شخص مجرم از لحاظ مباشرت یا سبب بودن در جرم به دو قسم (مجرم مباشر جرم) و (مجرم سبب جرم) تقسیم می گردد. گاهی نیز مباشر و سبب در وقوع جرم توأم شده و به اصطلاح موجب تراحم و برخورد موجبات ضمان با یکدیگر می شود.

بنابراین ، بحث را در سه جهت (مباشرت) ، (اسباب) و (ببرخورد موجبات ضمان) پی می گیریم .

الف- مباشرت

منظور از مباشرت آن است که شخص مجرم ، بطور مستقیم مرتکب جرم شود، اعم از اینکه آن جرم :

1- بدون وسیله و ابزار از او صادر شود، مثل اینکه با دست خود کسی را خفه کند، با ضربه دست و پای او را بکشد.

2- یا با وسیله و ابزار، مثل اینکه کسی را با تیر(اسلحه) یا کارد بکشد.

3- یا اینکه قتل بدون توجیه در عرف مردم به او نسبت داده شود، مثل اینکه شخصی را در آتش بیندازد، یا در دریا غرق کند، یا از بلندی پرت نماید.⁽¹⁹⁶⁾

همانطور که پیش از این ذکر شد، هرگاه قتل به طور عمد واقع شود، موجب قصاص می گردد، ولی اینک سخن ما در (اجرای قانون ضمان) مواردی است که قتل به طور عمد نبوده و شبیه به عمد و خطای محض است ، مانند اینکه کسی به هدفی تیراندازی می کند و ناگهان به انسانی اصابت می نماید، یا برای تأ دیب ، ضربه ای بر کسی وارد می کند و او بر اثر آن می میرد و ...⁽¹⁹⁷⁾

در اینجا به بیان نمونه هایی از اجرای قانون ضمان در مجرم مباشر می پردازیم :

1- مرتبی و معلّم

چنانچه مرتبی برای تأ دیب ، کسی را بزند و طرف بر اثر آن کشته شود، ضامن خواهد بود، خواه ضارب ، همسر باشد یا ولیّ طفل ، یا وصیّ ولیّ و یا معلّم کودکان ؛ و باید از مال خود دیه وی را بپردازد.⁽¹⁹⁸⁾

2- پزشک

اسلام با همه اهمیتی که برای علم و بویژه علم پزشکی قائل است ، با کمال صراحت می گوید: چنانچه پزشک ماهر و کاردانی که بر اثر بی مبالاتی ، سوّ تشخیص و درمان نابجا موجب مرگ یا ضرر و زیانی گردد، مسؤ ول است .⁽¹⁹⁹⁾

اجرای قانون ضمان در پزشک معالج چند صورت دارد:

الف- پزشک آنچه را که به معالجه تلف کند، در صورتی که از نظر علم و عمل کوتاهی کرده باشد، ضامن است ، هر چند با اجازه (دست به معالجه زده) باشد.

ب- همچنین اگر بدون اجازه ولیّ بیمار یا خود بیمار در صورت بالغ بودن او دست به مداوا بزند، ولی در معالجه کوتاهی کند، هر چند که در کارش متخصص ودانا باشد، ضامن است .

ج- چنانچه بیمار یا ولیّ او به پزشک ماهر و کاردان اجازه معالجه داده باشد، آیا در صورت تلف شدن ، ضامن است یا نه ؟ بعضی گفته اند: ضامن نیست ، ولی اقوا ضامن بودن اوست و باید از مال خود(دیه) بپردازد.⁽²⁰⁰⁾

د- اگر دکتر به دست خود به مریض دوا بدهد، یا درد و دوا مریض را به او بگوید و مریض دوا را بخورد، چنانچه در معالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن است ، ولی اگر فقط بگوید: فلان دوا برای فلان مریض فایده دارد و به واسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد، یا بمیرد، دکتر ضامن نیست .⁽²⁰¹⁾

یک نکته : هرگاه دکتر به مریض یا ولیّ او بگوید که اگر ضرری به مریض برسد ضامن نباشد، در صورتی که دقت و احتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد، یا بمیرد، دکتر ضامن نیست .⁽²⁰²⁾

امیرمؤ منان صلوات الله علیه در این زمینه فرمود:

هَنْتَطَبَّبَ أَوْ تَبْتَطَّرَ فَلْيَأْخُذِ الْبَرَّائِ مِنْ وِلْيَتِهِ ، وَ إِلَّا فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ⁽²⁰³⁾

پزشک و دامپزشک باید(پیش از طبابت و عمل جراحی) از سرپرست بیمار(و صاحب حیوان) برگ عدم مسؤ ولیت بگیرد وگرنه ضامن است .

قانون ضمان (2)

3- کشیدن اسلحه

کسی که به روی دیگری اسلحه بکشد و باعث مرگ او شود، چنانچه قصد کشتن وی را داشته باشد، قتل عمدی است و چنانچه قصد کشتن او را نداشته باشد، شبه عمد است و باید دیه پردازد.⁽²⁰⁴⁾

4- صدمه زدن

اگر به قصد کشتن، بر کسی صدمه وارد آورد و طرف بمیرد و همچنین با کاری که غالباً منجر به مرگ می شود، بر کسی صدمه وارد آورد و طرف بمیرد، قتل عمدی است و قصاص می شود، ولی صدمه ای که غالباً کشنده نیست اگر به همان قصد نه قصد کشتن بر کسی وارد آورد و طرف بمیرد، از مال صدمه زننده دیه گرفته می شود.⁽²⁰⁵⁾

5- تصادف

تصادف صورتهای گوناگونی دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم :

الف- دو نفر بالغ عاقل به قصد کشتن تصادم کنند و هر دو بمیرند، قتل عمدی است .

ب- اگر بدون قصد با عملی که غالباً کشنده نیست، تصادم کنند و هر دو بمیرند، شبه عمد است و برای ورثه هر یک 12 دیه بوده و نیم دیگر ساقط می شود.

ج- چنانچه دو نفر سواره یا یکی سواره و دیگری پیاده، تصادم کنند و مرکب سواری تلف شود، هر یک باید نصف قیمت مرکب طرف را پردازد.

د- اگر اتومبیل کوچکی با ماشین بزرگی تصادف کند هر یک باید نصف قیمت سواری طرف را پردازد.

ه- اگر یکی از ماشینها بطوری آهسته می رود که گفته می شود، دیگری به آن زده است، نه اینکه هر دو به هم زده اند، خسارت دیده، ضامن ماشین خسارت وارد کننده، نیست.⁽²⁰⁶⁾

6- توطئه احتمالی

اگر کسی را شب هنگام صدا زند و از منزلش بیرون ببرد، ضامن وی خواهد بود، تا به منزلش بازگردد. بنابراین، اگر شخص، گم شود و حال وی معلوم نگردد، صدا زننده، ضامن خونبهای اوست .

چنانچه شخص را کشته یافتند و صدازنده ادعا کرد که دیگری او را به قتل رسانده دلیل و بینه بر این ادعا اقامه شد، او تبرئه می شود و در صورت نبودن بینه و شاهد، دیه همچنان به گردن وی خواهد بود و صحیحتر آن است که مورد قصاص قرار نگیرد، همچنین اگر اقرار به قتل وی نکند و دیگری را به عنوان قاتل معرفی ننماید.

در صورتی که جسد شخص پیدا شود، چنانچه معلوم گردد که خود به خود مرده یا با نیش مار یا عقرب جان سپرده و احتمال کشتن وی نباشد، کسی ضامن نخواهد بود؛ اما با احتمال کشته شدن وی، بنابر آنچه صحیحتر است صدازنده، ضامن خواهد بود.⁽²⁰⁷⁾

ب- اسباب

یکی دیگر از موجبات ضمان، (اسباب) است. منظور از اسباب هر کاری است که مقدمه خسارت به کسی شود و انجام دهنده، شخص ثالث باشد به گونه ای که اگر آن سبب نبود، خسارت به بار نمی آمد، مثل اینکه کسی چاهی حفر کند و دیگری شخصی را در آن بیندازد، یا کسی تله ای نصب کند و دیگری شخص را در آن بیفکند.⁽²⁰⁸⁾

گاهی مجرم، مباشرت در جرم ندارد و بطور مستقیم مرتکب جرم نمی شود، بلکه اسباب جرم را فراهم می کند. در اینجا به بیان نمونه هایی از اجرای قانون ضمان یا مسؤ ولیتها در این گونه موارد می پردازیم :

1- گذاشتن وسائل حادثه آفرین .

مسؤ ولیت گذاشتن وسائل حادثه آفرین چند صورت دارد:

الف- اگر در ملک خود یا ملک مباح، سنگی بگذارد، چاهی حفر کند، میخی بکوبد، یا چیز لغزنده ای بیندازد و ... ضامن خونبهای شخص لغزیده شده نخواهد بود.

ب- در راه مسلمانان یا در ملک دیگری بدون اجازه صاحبش این وسائل را بگذارد، ضامن است که از مال خود خونبهای (کسی را که با آن وسائل سقوط کرده) پردازد.

ج- اگر در ملک دیگری احداث نماید و مالک راضی گردد، مسؤ ولیت از شخص حفرکننده صلب می شود.

د- اگر برای مصلحت رهگذران کاری انجام دهد، مثلاً برای خنک شدن هوا، بلند نشدن گرد و غبار در جاده آب پاشد و ... ضامن نخواهد بود.⁽²⁰⁹⁾

2- سیل

وقوع خسارت به وسیله سیل و چگونگی ضمان در آن ، چند صورت دارد:

الف- اگر سیل ، سنگی را بیاورد(و بر اثر آن حادثه ای رخ دهد) کسی ضامن نیست ، هر چند که قادر بر کنار زدن آن باشد.

ب- اگر کسی سنگ را کنار زند و آن را در محل دیگری همانند محل اول یا جایی که موجب خسارت گردد، بگذارد، بدون اشکال ، ضامن است .

ج- اگر برای مصلحت رهگذران سنگ را از وسط راه بردارد و در کنار جاده بگذارد، ضامن نیست .⁽²¹⁰⁾

3- سدّ معبر

اگر کسی در راه مردم مانع ایجاد کند، ساختمانی در آن بسازد، سنگی و ... در آنجا قرار دهد، یا ماشین خود را پارک کند که به رهگذران صدمه بزند، یا

موجب مرگ آنان گردد، ضامن است و باید دیه بپردازد. امام صادق علیه السلام فرمودند:

كُلُّ مَنْ أَضَرَ بِشَيْءٍ فِي طَرِيقِ الْمُسْلِمِ نَفَهُوْ لَهُ ضَامِنٌ⁽²¹¹⁾

هر کس به واسطه چیزی در راه مسلمانان ، ضرر برساند در برابر آن مسؤ ول است .

امام خمینی قدس سره در این زمینه می نویسد:

(از جمله ضرر رساندن به راه مسلمانان ، نگه داشتن چارپایان در آن ، گذاشتن کالا برای فروش و پارک کردن ماشینها در آن است ، مگر اینکه برای

مصلحت رهگذران به مقدار لازم برای سوار کردن و حمل و نقل آنان باشد.)⁽²¹²⁾

4 ریختن اشیای لغزنده در خیابان

اگر کسی زباله های لغزنده منزلش از قبیل پوست خربزه را در خیابان بریزد، یا جاده و کوچه را بر خلاف متعارف نه برای مصلحت رهگذران آبپاشی کند و

به واسطه آن انسانی بلغزد، ضامن است ، ولی چنانچه رهگذر عاقل ، عمداً پایش را روی آن بگذارد و سقوط کند، صاحب زباله ضامن نیست .⁽²¹³⁾

(نصب و) بیرون آوردن ناودان، پنجره، بالکن و ... در صورتی که ضرری برای راه (و خیابان مسلمانان) داشته باشد، موجب ضمان است و در صورت مضر نبودن، چنانچه از روی اتفاق روی کسی بیفتد و سبب مرگ او شود، ضمان آور است.

شاید قاعده کلی در ضامن بودن و نبودن این است که:

1- هر چیزی که انجام دادن آن از نظر شرعی مجاز و مأذون باشد، هرگاه چیزی به سبب آن تلف شود، ضمان آور نیست، مثل بیرون آوردن پنجره ها و نصب ناودان غیرمضر

2- هر چیزی که انجام آن از نظر شرعی مأذون نباشد، هرگاه کسی، یا چیزی به واسطه آن از میان برود، ضمان آور است، مثل ضرر رساندن به راه مسلمانان به هر شکلی که باشد. گر چه کلیت آن در هر دو صورت خالی از اشکال نیست.⁽²¹⁴⁾

ج- اجتماع موجبات ضمان

گاهی سبب و مباشر جرم با هم جمع می شوند و از اجتماع آنها صورتهای گوناگونی پدید می آید:

1- اجتماع سبب و مباشر

هرگاه سبب و مباشر در موردی جمع شوند، در صورت تساوی یا قویتر بودن مباشر، مسؤ ولیت به عهده مباشر است، مانند موارد زیر:

الف- کسی را در چاهی بیفکند که دیگری آن را حفر کرده است.

ب- کسی را هل دهد و به وسیله چیز لغزنده یا چاقویی که دیگری نصب کرده، تلف شود.

ج- کسی را در آتشی بیفکند که دیگری آن را افروخته است.

د- دیوار کچی را که دیگری ساخته، روی کسی خراب کند.⁽²¹⁵⁾

در مثالهای یاد شده مباشر جرم از اسباب جرم قویتر می باشد. از این رو، مباشر، مسؤ ول و ضامن جنایت و خسارتی است که بر کسی وارد شده است.

اگر مباشر، ضعیف و سبب قوی باشد، ضمانت به عهده سبب است، مانند موردی که کسی چاهی در خیابان بکند و آن را بپوشاند و دیگری بدون اطلاع، شخص ثالثی را هل دهد و او در چاه سقوط کند، حفر کننده چاه مسؤ ول است.⁽²¹⁶⁾

در این مثال، مباشر جرم، به جهت جهل و ناآگاهی از حال سبب، ضعیف می باشد.

از این رو سبب جرم، ضامن است.⁽²¹⁷⁾

2- اجتماع دو سبب

گاهی دو سبب باهم جمع می شوند، قاعده کلی آن به شرح زیر است:

هرگاه دو سبب با هم جمع شوند، آن سببی که بیش از دیگری (در تحقق جرم) تأثیر داشته، ضامن است، هر چند که پس از آن پدید آمده باشد. به عنوان مثال:

الف- کسی چاهی در راه حفر کند و دیگری سنگی در کنار آن بگذارد و شخص سوّمی پایش به آن سنگ بخورد و در چاه سقوط کند، کسی که سنگ در کنار چاه گذاشته، ضامن است.

ب- اگر دیگری کاردی در چاه نصب کند و کسی به چاه و روی کارد بیفتد، کسی که آن چاه را کنده، ضامن است.

ج- اگر کسی سنگی در راه بگذارد و دیگری سنگی پشت آن قرار دهد، سپس پای شخص سوّمی به سنگی بخورد و روی سنگ دیگر سقوط کند، ضمان، تنها به عهده گذارنده سنگی است که پا به آن گیر کرده است.

موارد یاد شده در صورتی بود که هر دو تعدّی کرده باشند، ولی اگر یکی از آنها متجاوز باشد، تنها او ضامن خواهد بود. چنانچه اگر کسی سنگی را در ملک خود قرار دهد و شخص متجاوزی چاهی حفر کند و سوّمی پایش به سنگ بلغزد و در چاه سرنگون گردد، در این صورت شخص متجاوز که آن چاه را کنده

ضامن است.⁽²¹⁸⁾

شرکت در جرم⁽²¹⁹⁾

هرگاه دو، یا چند نفر به کمک یکدیگر جرمی را مرتکب شوند، همه آنها شریک جرم شمرده می شوند و ضامنند و به کیفری فراخور جرم، محکوم می شوند.

(اگر دو نفر یا بیشتر به شراکت همدیگر سنگی را (جلوی پای دیگری) بگذارند، همگی ضامن و مسؤ ولند و ظاهر آن است که بطور یکسان مسؤ ولند، هر چند از نظر نیرو با هم مختلف باشند).⁽²²⁰⁾